

## جهانی شدن: ناگزیری انقلاب

### پیایی در تولید

#### کمال اطهاری<sup>۱</sup>

#### چکیده

جهانی شدن، عبارتی کلیدی در بیش تر نوشته‌هایی است که در زمینه علوم اجتماعی منتشر می‌شوند؛ اما به طور معمول در این نوشته‌ها به برشمردن نمودهای جهانی شدن - خواه مثبت و خواه منفی - اکتفا و کم تر به تعریف آن در چارچوب علم جامعه‌شناسی پرداخته شده است. موضوع اصلی علم جامعه‌شناسی - به زعم آنتونی گیدنز - بررسی نهادهای اجتماعی است که در پی دگرسانی‌های<sup>۲</sup> صنعتی قرون اخیر به وجود آمده‌اند. این تعریف از سرمشقی اقتصادی - فنی پیروی می‌کند که کارل مارکس برای شناسایی دوران‌ها یا لایه‌های جداگانه در تکامل تاریخی انسان‌ها به کار گرفت؛ زیرا وی برای تفکیک توالی این لایه‌ها، موجودیت «مرحله صنعتی معین» را مبنا قرار داده بود.

۱. پژوهشگر آزاد

2. Transformation.

مقاله حاضر در همین چارچوب نشان داده است که جهانی شدن نهادی برآمده از عصری نوین به نام اطلاعات یا جامعه پسا صنعتی<sup>۱</sup> در دوران سرمایه داری است که خود از ناگزیری انقلاب پیایی در تولید در این نظام نشأت می گیرد و جوهر جهانی شدن، همسانی یا همترازی فنی و همزمانی فرایند تولید کالا در جهان است. بر همین اساس با تعریف جامعه شناسانه از جهانی شدن و جوهر آن، مواضع نظری و عملی موجود درباره آن سنجیده شده اند، تا به راهبردهایی درباره توسعه اجتماعی دست پیدا شود که نه برآمده از آزدگی مرتجعانه و نه سرسپردگی جبرگرایانه به جهانی شدن باشند.

### ۱. درآمد

«آن مفاهیم انتزاعی ... که از مشاهده تکامل تاریخی انسانها استخراج می شوند ... جدا از تاریخ واقعی، فی نفسه مطلقاً فاقد ارزشند. آنها می توانند فقط برای سهولت تنظیم مواد و مدارک تاریخی به منظور نشان دادن توالی لایه های جداگانه آن، به کار آیند؛ ولی هیچ گاه همچون فلسفه، نسخه و طرحی کلی برای آرایش ساده و خالص دوران های تاریخی فراهم نمی کنند. برعکس، دشواری ها فقط آن گاه آغاز می گردد که بخواهند به بررسی و تنظیم مواد و مصالح، اعم از دوران گذشته یا حاضر و نمایش واقعی آن بپردازند.»<sup>(۱)</sup>

این مقاله در پی شناخت جوهر جهانی شدن و اتخاذ موضعی آنچنان هشیارانه در برابر آن که متضمن تکامل تاریخی یا به زبان امروز توسعه پایدار اجتماعی باشد، نگاشته شده است. مقاله دارای سه بخش اصلی است:

- مفهوم دوران
- مفهوم جهانی شدن
- سنجش مواضع درباره جهانی شدن

1. Post \_ industrial Society.

بخش نخست به عنوان یک پیش گزاره، در پی پاسخ به این سؤال است که مفهوم جامعه شناسانه دوران چیست و آیا از شناخت آن می توان برای برنامه ریزی توسعه یا مهندسی اجتماعی بهره گرفت؟

لزوم طرح و پاسخ به این سؤال از این اصل بدیهی ناشی می شود که شناخت قوانین حاکم بر تحولات اجتماعی، شرط لازم برای تدوین برنامه های توسعه اجتماعی است و دوران ها بیانگر لایه های جداگانه و ضروری این تحولاتند.

بخش دوم در پی پاسخ به این پرسش است که آیا پدیده جهانی شدن مشمول تعریف یک دوران یا لایه جداگانه در تکامل تاریخی انسان ها می شود یا خیر. کاوش این معنا می تواند آشکارکننده دامنه و میزان ضرورت و اختیار در روبرو شدن با این پدیده باشد.

پاسخ به سؤالات پیشین علاوه بر آن که جوهر جهانی شدن را آشکار می کند، معیارهای پایه را برای سنجش مواضع درباره جهانی شدن فراهم می آورد. این معیارها عبارتند از پذیرش یا رد ناگزیری عبور از دوران سرمایه داری و پدیده جهانی شدن، از یک سو و پذیرش یا رد پایان تاریخ در اقتصاد بازار، از سوی دیگر. در واقع، این معیارها از قانونمند دانستن موجودیت دوران ها و از نوع یا چگونگی قانونمندی استخراج شده اند و مسایل اساسی پیش رو برای اتخاذ راهبردهای توسعه اند.

بخش سوم، براساس معیارهای بالا در پی پاسخ به این سؤال است که چه موضعی درباره جهانی شدن از شناخت جوهر آن نشأت گرفته است. یا چه موضعی درباره جهانی شدن امکان دستیابی به توسعه تاریخی را برای یک جامعه فراهم می آورد؟ زیرا اگر موضعی، چه در رد و چه در قبول جهانی شدن، از شناخت سطحی یا نمودهای آن ناشی شده باشد، نمی تواند راهبردهایی سنجیده برای توسعه پایدار به دست دهد.

البته این مقاله یک بخش نتیجه گیری نیز دارد که در آن گزاره هایی فشرده درباره رویکرد شایسته به جهانی شدن در راهبردهای توسعه جامعه ای چون ایران بازتاب یافته است.

## ۱. مفهوم دوران

«جهانی شدن»<sup>۱</sup> مفهومی است دال بر هم پیوندی جهانی اقتصادی، سیاسی و فرهنگی انسان‌ها که به زعم بسیاری، پدیده جدیدی را در تکامل تاریخی گزارش می‌دهد. واژگان عصر<sup>۲</sup>، زمانه<sup>۳</sup>، دوره<sup>۴</sup>، مرحله<sup>۵</sup> و دوران<sup>۶</sup> در جامعه‌شناسی تاریخی و اقتصادی سیاسی، مترادف هم بسیار به کار برده می‌شوند و دلالت بر «لایه‌های جداگانه» از توالی توسعه یا تکامل اجتماعی دارند که در آن‌ها ساختار یا شیوه یگانه‌ای در روابط اقتصادی و اجتماعی قابل تشخیص و تعریف باشد. البته این واژگان در حوزه‌های فرهنگی (عصر خرد، دوره روشنگری و...) و سیاسی (دوره تفتیش عقاید، عصر دموکراسی و...) نیز معمول است؛ اما در این مقاله مفهومی از دوره مدنظر است که بر پایه «اقتصاد سیاسی» تعریف شده است.

هر چند «اگوست کنت» بنیانگذار علم جامعه‌شناسی شمرده می‌شود، مارکس به‌عنوان یکی از سه مرجع جامعه‌شناسی نوین (در کنار «وبر» و «دورکیم») تحلیل جامعه‌شناسانه تاریخ را براساس مفهوم دوران بر پایه اقتصاد سیاسی بنیان گذاشت. وی معتقد بود که هر چند انسان‌ها تاریخ‌سازند، آن را در وضعیت خارج از اراده خود می‌سازند. پس کوشید که قانونمندی‌ها یا ضرورت‌های حاکم بر این وضعیت را دریابد و بشناساند تا انسان را برای تاریخ‌سازی آگاهانه و آزادانه یاری کند؛ یعنی همان رسالتی که پیرو دوران روشنگری، علم جامعه‌شناسی با رد احکام پیشینی پروژه مدرنیته برای ساختن جامعه نوین برای خود قائل بوده است و هنوز کسانی که طرح را ناتمام می‌دانند، به آن قائلند. آموزه مارکس درباره شناخت لایه‌های جداگانه تکامل تاریخی یا دوران‌ها چنین بود:

«شیوه تولید معین یا مرحله صنعتی مشخص همواره با شیوه معینی از همکاری یا مرحله اجتماعی معینی توأم است و این شیوه همکاری خود نیرویی مولد است. مجموعه نیروهای

- 
1. Globalization
  2. Age
  3. Era
  4. Epoch
  5. Stage
  6. Phase

مولد قابل دسترس انسان‌ها، وضع جامعه را تعیین می‌کنند. از این رو تاریخ انسانیت باید همواره در رابطه با تاریخ تولید و مبادله مورد مطالعه قرار گیرد»<sup>(۲)</sup>.

بدین ترتیب، وی شناخت تاریخ انسانیت یا جامعه را بر شناخت تغییرات ساختار تولید و مبادله یا اقتصاد سیاسی<sup>۱</sup> استوار کرد و این تغییرات را ناشی از دگرگونی‌های فنی یا «مرحله صنعتی معینی» دانست. البته این رویکرد مختص وی یا پیروانش باقی نمانده است؛ برای مثال «ژوزف شومپتر» اقتصاددان نامی معتقد بود که در پی نوآوری‌های اساسی فنی، در سرمایه‌داری «تخریب خلاق»<sup>۲</sup> اتفاق می‌افتد. یا در ادوار بلندمدت رشد اقتصادی «کندراتیف» نیز ردپای چنین رویکردی را می‌توان یافت.

در طول زمان، این رویکرد که به آن «سرمشق اقتصادی - فنی»<sup>۳</sup> نیز گفته‌اند، جزئی از تعریف جامعه‌شناسی نوین گشته است. این تعریف از قول «آنتونی گیدنز» چنین است: «جامعه‌شناسی یکی از علوم اجتماعی است که تمرکز اصلی خود را به بررسی نهادهایی<sup>۴</sup> اجتماعی معطوف می‌کند که در پی دگرسانی‌های صنعتی دو سه قرن اخیر موجودیت یافته‌اند»<sup>(۳)</sup>.

نزد گیدنز جامعه نظامی است که از شیوه‌ها یا اشکال نهادینه شده<sup>۵</sup> ارتباط تشکیل می‌شود و نهادها الگوی بازتولید فعالیت‌های اجتماعی‌اند. این شیوه برخورد به گونه‌ای دیگر در میان نهادگرایان جدید<sup>۶</sup> نیز وجود دارد. آن‌ها که معمولاً مارکس را یک نهادگرای کهن می‌نامند، نقش اساسی نهادها و تاریخ را در توسعه اقتصادی آشکار و اثبات کرده‌اند؛ برای مثال گریندل که اقتصاد سیاسی را تحقیق در باره فصل مشترک اقتصاد و سیاست برای گزینش نهادهای مقوم توسعه می‌داند، می‌گوید:

«ولی در اقتصاد سیاسی سنت دیگری هم وجود دارد که اغلب مورد غفلت و بی‌اعتنایی اقتصاددانان قرار می‌گیرد. ریشه‌های این سنت به نظریه جامعه‌شناختی و به آثار

- 
1. Political Economy
  2. Creative Destruction
  3. Techno – Economic Paradigm
  4. Institutions
  5. New Institutionalists

کارل مارکس، ماکس وبر، تالکوت پارسونز و دیگران برمی گردد ... آنان به جای اقتصاد بر جامعه‌شناسی متکی هستند و به مفاهیم تضاد، آگاهی گروهی، نهادها و قدرت توجه می‌کنند».

با این زمینه، برای شناسایی دوران نوین بهتر است از «مارکس» - به‌عنوان مرجع رویکرد فوق - آغاز شود. وی با استفاده از همان روش، پس از تشخیص نظام سرمایه‌داری به مثابه دورانی نو و از لحاظ تاریخی ناگزیر، آن را در مقابل فتودالیسم، نظامی مترقی، و بورژوازی را طبقه‌ای انقلابی اعلام کرد. مارکس علی‌رغم نقد اساسی خود بر نظام سرمایه‌داری، آن را یکسره «نفی» نمی‌کرد؛ جهش از آن را ممکن نمی‌دانست و تنها نقد آگاهانه آن (نه سرسپردگی و نه آزدگی مرتجعانه) را مایه تکامل تاریخی انسان‌ها می‌انگاشت. وی در «مانیفست کمونیست»، که بی‌شک بیانیه‌ای بود علیه بورژوازی، نوشت:

«علی‌رغم آزدگی فراوان مرتجعان، بورژوازی زمینه ملی را از زیر پای صنایع، که بر آن ایستاده بودند، خالی کرده است. تمام صنایع ملی قدیمی نابوده شده‌اند، یا روزه‌روز رو به نابود شدن هستند. جای آن‌ها را صنایع جدیدی می‌گیرد که رواج آن‌ها برای تمام ملت‌های متمدن مسئله مرگ و زندگی است ... به جای نیازهای پیشین که با محصولات آن کشور برآورده می‌گردید، با نیازهای جدیدی روبه‌رو هستیم که برای برآورده کردن آن‌ها محصولات دور دست‌ترین سرزمین‌ها و اقلیم‌ها لازم است. مراوده همه‌جانبه و وابستگی متقابل و عالم‌گیر ملت‌ها جایگزین انزوا و خودکفایی محلی و ملی کهن شده است. در تولید فکری نیز همان وضع تولید مادی حاکم است. آفریده‌های معنوی ملت‌های مختلف دارای مشترک تمام ملت‌ها می‌شود ... بورژوازی، با پیشرفت پرشتاب تمام ابزارهای تولید، با تسهیل بی‌اندازه وسایل ارتباطی، تمام ملت‌ها و حتی نامتمدن‌ترین آن‌ها را جذب تمدن می‌کند ... تمام ملت‌ها را مجبور می‌کند از بیم نابودی، شیوه تولید بورژوازی را بپذیرند. آن‌ها را مجبور می‌کند آنچه را تمدن می‌نامد میان خود رواج دهند ... خلاصه، جهانی مطابق نقش خویش می‌آفریند».<sup>(۴)</sup>

این روش و چهره‌نمایی «دوران» براساس اقتصاد سیاسی، با آن که نظام سرمایه‌داری را در بیش از ۱۵۰ سال پیش تشریح می‌کند، یعنی هنگامی که تازه در جوامع غربی شکوفا می‌شد، امروز هم روشن و بی‌نقص و گویاست. به همین دلیل نیز جدا از نتایج سیاسی‌اش، مبنای علم جامعه‌شناسی قرار گرفت و از آن پس، نوآوری‌ها و دگرسانی‌های فنی - اقتصادی، مبنای شناخت تعریف نهادها یا عصرهای جداگانه در درون نظام سرمایه‌داری و نیز برای گذر از آن گشت؛ برای نمونه با تبدیل کارگاه‌ها یا کارخانه‌های کوچک به مجتمع‌های بزرگ صنعتی در اثر پیشرفت‌های فنی و تمرکز سرمایه حاصل از آن، در ابتدای قرن بیستم، از «هابسن» لیبرال گرفته تا «لنین» کمونیست به تعریف عصر امپریالیسم پرداختند، که هر چند بر اساس تعاریف گوناگون آن (چه در گروه موافقان و چه گروه در مخالفان نظام سرمایه‌داری) نتایج سیاسی گوناگونی حاصل آمد، همه از شیوه تشخیص دوران براساس ابزار و سازمان جدید تولید، که ناشی از نوآوری‌های فنی‌اند، بهره می‌گرفتند؛ همان‌گونه که آلن تورن در سال ۱۹۶۹ و دانیل بل در سال ۱۹۷۳<sup>(۶)</sup> بر همین اساس، موجودیت یافتن دوره «پسا صنعتی» را اعلام کردند که پس از آن با نام «عصر اطلاعات» مقبولیت فراگیر یافت؛ زیرا در این عصر، پیرو نوآوری‌های فنی ناشی از اختراع نیمه هادی‌ها و ابرهادی‌ها، خرده تراشه‌ها و ... نوع شیوه و سازمان تولید، مبادله و توزیع ثروت و در نتیجه نهادهای اجتماعی تغییر اساسی یافت. اعتقاد «شورای ملی علم و فناوری» آمریکا نیز هنگامی که طلوعه دوران جدید را پس از عصر اطلاعات با ظهور «نانو فناوری»، «فناوری مواد» و «بیوفناوری» آگهی می‌دهد، براساس نوشته زیر تفاوتی با تعریف مارکس از دوران نمی‌کند:

«هنگامی که فناوری‌های جدید به صورت ریشه‌ای توسعه می‌یابند، مقولات اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی، قانونی، محیطی و توسعه نیروی انسانی نیز به موازات آن نمایان می‌شوند».<sup>(۶)</sup>

اما در راه بهره‌گیری از این مفهوم دوران برای برنامه‌ریزی و مدیریت توسعه ملی (بخشی و فضایی<sup>۱</sup>) و تعیین سیاست‌های اجتماعی<sup>۲</sup>، که همچون عرصه سیاست، نوعی «مهندسی اجتماعی» محسوب می‌شوند، چندین پرتگاه مهلک نهفته است: «اثبات‌گرایی»<sup>۳</sup>، «علم‌زدگی»<sup>۴</sup>، اقتصادزدگی<sup>۵</sup>، و «جبر‌گرایی»<sup>۶</sup>؛ برای نمونه «مارکس» علی‌رغم آن‌که، طبق نقل قول ابتدای مقاله، نمی‌خواست این مفهوم انتزاعی خاکستری از دوران را همچون یک «فلسفه، نسخه و طرحی کلی» جایگزین درخت سبز زندگی یا تاریخ واقعی نماید و به شدت از اثبات‌گرایی و اقتصادزدگی گریزان بود و در نتیجه نمی‌خواست «مارکسیست» باشد، در عمل چنین نشد. وی پس از «پیش‌نگری» درخشان خود درباره توسعه اجتناب‌ناپذیر نظام سرمایه‌داری و آفرینش جهانی نو، در مورد تحولات درونی، شکل و نحوه شکل‌گیری نظام (دوران) بعدی تکامل تاریخی انسان‌ها در دام «پیش‌گویی» جبر‌گرایانه گرفتار آمد.

جبر‌گرایی هنگامی رخ می‌دهد که تحول ساختارها و نهادهای اجتماعی مستقل از شعور و اراده انسان‌ها انگاشته شود. مارکس انواع جوامع یا دوران‌های اصلی تکامل تاریخی آن‌ها را، که شکل‌بندی اجتماعی<sup>۷</sup> یا نظام اقتصادی اجتماعی نامیده شده‌اند، بر اساس شیوه‌های تولید<sup>۸</sup> جداگانه توضیح می‌داد. نزد وی شیوه تولید، همان ساختار<sup>۹</sup> یا زیربنای اقتصادی بود که خود از نیروهای تولید<sup>۱۰</sup> و روابط تولید<sup>۱۱</sup> تشکیل می‌شد.

نیروهای تولید شامل ابزار تولید و نیروی کار هستند و روابط تولید بر نحوه سازماندهی کار و توزیع نتایج آن دلالت دارد. این زیربنای اقتصادی، شیوه یا روابط اجتماعی تولید، سرانجام، تعیین‌کننده روابط اجتماعی در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی یا روبنای اجتماعی

1. Spatial
2. Social Policy
3. Positivism
4. Scientism
5. Economism
6. Determinism
7. Social Formation
8. Mode of Production
9. Structure
10. Forces of Production
11. Relations of Production



نیز می‌شود و همان‌طور که گفته شد، رو بنا و زیر بنای روابط اجتماعی بر روی هم یک شکل‌بندی اجتماعی را می‌سازند.

مارکس تحولات اجتماعی را به گونه‌ای توضیح می‌داد که گویا نیروهای تولید، مستقل از شعور و خواست انسان رشد می‌کنند (یا خواهان رشدند)؛ اما روابط تولید موجود مانع آن می‌شوند و این تضاد به ناچار به انقلاب می‌انجامد؛ زیرا رو بناها (دولت و ...) از روابط تولید کهنه شده دفاع می‌کند. در واقع هرچند مارکس گفته بود که انسان‌ها تاریخ‌سازند، آن را در وضعیتی خارج از اراده خود می‌سازند، با این شیوه استدلال مقام تاریخ‌سازی را از آن‌ها سلب می‌کرد؛ زیرا بدین ترتیب، رشد ابزار تولید آن‌ها را می‌سازد.

از سوی دیگر، نقش ساختارها و نهادها در تولید و بازتولید اجتماعی غیرقابل انکار است؛ یعنی جوامع از الگوهای کمابیش ثابتی برای تولید مادی و معنوی بهره می‌گیرند. برای حل این ناسازگونه (پارادوکس) تاریخ‌سازی در اوضاعی ناخواسته، با وام‌گیری از نظریه ساخت‌یابی<sup>۱</sup> آنتونی گیدنز<sup>(۷)</sup>، باید بر معرفت‌پذیری<sup>۲</sup> انسان، به منزله عامل عمل اجتماعی، تکیه کرد. بدین ترتیب، تک‌تک انسان‌ها (افراد) در شعور خود، خواسته یا ناخواسته، عامل ساختارها یا نهادهای اجتماعی خواهند بود. در نتیجه هیچ دگرگونی یا تحول دوران‌ساز اقتصادی و اجتماعی بدون دگرگونی این شعور نمی‌تواند رخ دهد؛ برای مثال حتی اگر در جامعه‌ای نوین شدن<sup>۳</sup> با واردات ابزار تولید و آموزش نیروی فنی آغاز شود، بدون درک نوینانه امکان دستیابی به توسعه پایدار فراهم نمی‌شود.

اما دگرگونی‌های فنی دارای جهتی از پیش تعیین شده نیستند. همان‌گونه که در زیست‌شناسی از پیش مشخص نیست کدام نوع جهش می‌یابد و پایدار می‌ماند، یعنی تصادف (اتفاق) نوعی جدید را به وجود می‌آورد و پس از آن تعادلی نوین آفریده می‌شود، در جامعه انسانی نیز خلاقیت انسان‌ها موجب اختراعات متعدد و انکشاف روابط جدید

---

1. Structuration  
2. Knowledgability  
3. Modernization

می‌شود. آن‌گاه یکی از آن‌ها که در اثر «معرفت‌پذیری» انسان مقبولیت عمومی می‌یابد، بسط پیدا می‌کند و به نهاد و ساختاری تبدیل می‌گردد که در جامعه بازتولید می‌شود. بدین ترتیب، هر چند کوشیدیم تا نشان دهیم که دوران‌های تاریخی را، به منزله ساختارها و نهادهای یگانه و جداگانه بازتولید اجتماعی، می‌توان و باید بر پایه سرمشق اقتصادی - فنی توضیح داد، این توضیح بر پایه نظریه‌هایی چون «ساخت‌یابی» می‌تواند از جبرگرایی و اثبات‌گرایی برکنار بماند و راه خلاقیت علمی را برای تدوین راهبردهای توسعه پایدار، هر چند افتان و خیزان، بیماید.

## ۲. مفهوم جهانی شدن

گفته شد موضوع علم جامعه‌شناسی شناخت نهادهای برآمده از دگرسانی‌های صنعتی (تولید) ادوار اخیر است و دوران‌ها لایه‌های وحدت یافته یا جداگانه این نهادها را با شیوه‌های جدید تولید نشان می‌دهند؛ بدین ترتیب که همراه دگرسانی‌های فناورانه، نیازها یا اهداف جدیدی برای تولید و مصرف طرح می‌شوند که برخی از آن‌ها مقبولیت و عمومیت می‌یابند. پس از آن، شیوه تولید، محصول، نحوه کسب درآمد و توزیع آن در عرصه اقتصاد دگرگون می‌گردد و سازمان‌های اجتماعی نوینی برای تحقق این اهداف یا ساماندهی و پیشبرد آن‌ها تشکیل می‌شوند و سرانجام، نهادها یا قواعد جدیدی روابط درونی و برون‌ی این سازمان‌ها را تنظیم می‌کنند. این مجموعه وحدت یافته جدید، موجودیت دوران نوینی را اعلام می‌کند.

در تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از ورود جهان، از سه دهه پیش، به عصر یا دوره‌ای نوین سخن گفته می‌شود: عصر اطلاعات و زمانه جهانی شدن. پرسش‌های پیش‌رو این است: آیا هر دوی آن‌ها مشمول تعریف دوران می‌شوند؟ نسبت یا ارتباط آن‌ها با یکدیگر چیست؟ موازی یا جدا از یکدیگرند، یا از هم بر می‌آیند؟

۱-۲. برای پاسخ به این سؤالات ابتدا سه اصل را به منزله پیش گزاره مطرح می کنیم: نخست، آنچه عصر اطلاعات و دوره جهانی شدن نامگذاری شده، در درون دوران یا نظام سرمایه داری جای دارد؛ یعنی مرحله<sup>۱</sup> یا شکل بندی اجتماعی<sup>۲</sup> جدیدی راجایگزین سرمایه داری نمی کنند. در این امر، موافقان و مخالفان جهانی شدن توافق دارند. دوم، در درون شکل بندی اجتماعی، نظام یا دوران سرمایه داری، عصرهای جداگانه ای وجود داشته که تعریف دوران، آن گونه که پیش تر آمد، درباره آنها صادق است. این اعصار که سرانجام درباره آنها توافق وجود داشته، عبارت بوده اند از:

الف) ۱۷۸۷-۱۸۴۵، عصر نساجی و آهن، رقابت آزاد و...

ب) ۱۸۴۶-۱۸۹۵، عصر فولاد، راه آهن، کشتی، آغاز تمرکز سرمایه و...

ج) ۱۸۹۶-۱۹۷۰، عصر خودرو، برق، پتروشیمی، انحصارات، امپریالیسم و...

د) ۱۹۷۰ تاکنون، عصر الکترونیک، رایانه، لیزر، بیوشیمی، شرکت های چندملیتی و شرکت های فراملیتی و...

درباره برخی از مشخصه های این اعصار و گاه در زمان بندی آنها اندکی تفاوت مشاهده می شود و از واژگان متفاوتی مانند فوردیسم و پسا فوردیسم، انباشت سازمان یافته و منعطف، صنعتی و پسا صنعتی یا اطلاعاتی، برای توصیف خصایص آنها استفاده شده باشد، اما توالی یکسانی دارند و در همه آنها نوعی وحدت «نهادها» برآمده از دگرگونی های فنی یا دگرسانی در تولید، مبنای تعریف عصر یا لایه جداگانه ای از تکامل تاریخی گشته است.<sup>(۸)</sup>

سوم، که می تواند نتیجه ای از گزاره دوم باشد، این است که بنابر واقعیت تاریخی، نظام سرمایه داری توانسته جوامع صنعتی و پسا صنعتی را در بر گیرد؛ اما جامعه صنعتی، خلاف نظریه کسانی چون دارندورف<sup>(۹)</sup> از یک سو و «مارکس» از سوی دیگر، نتوانسته است

---

1. Stage  
2. Social Formation  
3. Dahrendorf

در برگیرنده جامعه سرمایه‌داری و پسا سرمایه‌داری باشد؛ به عبارت دیگر، نه نظام سرمایه‌داری و نه نظام آرمانی سوسیالیستی (پسا سرمایه‌داری)، اشکال مختلف نهادی «صنعتی شدن»<sup>۱</sup> یا «جامعه صنعتی»<sup>۲</sup> نیستند؛ بلکه واقعیت موجود از یک سو نشان می‌دهد که روابط سرمایه‌داری در شیوه‌های جدید «همکاری تولیدی» یا «عصر اطلاعات» نیز برقرار است. از سوی دیگر، موجودیت عصر جدید اطلاعات یا روند کاهنده نسبت و تعداد شاغلان صنعتی (پرولتاریا) در دامان سرمایه‌داری، نشان‌دهنده آن است که خلاف نظر مارکس جامعه سوسیالیستی آرمانی در جامعه صنعتی شکل نخواهد گرفت؛ بلکه اگر تشکیل چنین جامعه‌ای ممکن باشد، شکل نهادی یا «روبنای» شیوه‌های جدیدتری از تولید خواهد بود و به ناگزیر دیگر پرولتاریا تنها طبقه انقلابی نیست.

۲-۲. با طرح پیش‌گزاره‌های فوق، امکان تعریف و سنجش عصر اطلاعات و جهانی‌شدن و نیز سنجش مواضع مربوط به آن، فراهم آمده است. «کاستلز»<sup>۳</sup> جهانی‌شدن را چنین تعریف کرده است:

«در دو دهه آخر قرن بیستم، اقتصادی جدید، در سراسر جهان ظهور کرده است. این (اقتصاد) به طور قطع سرمایه‌دارانه است. در واقع برای اولین بار، تمام کره خاکی یا سرمایه‌داری است یا به شدت به فرایند اقتصادی سرمایه‌داری وابسته است. اما این نوعی جدید از سرمایه‌داری است ... زیربنای این اقتصاد جدید را فناوری‌های جدید اطلاعات و ارتباطات، بر مبنای میکروالکترونیک، ارتباطات دور و نرم‌افزار کامپیوتری برای شبکه، فراهم آورده‌اند».<sup>(۱۰)</sup>

در گزاره فوق، جهانی‌شدن شکل یا وحدت نهادی جدیدی در عرصه اقتصاد است که خود از دگرگونی‌های فنی برآمده است. با در نظر گرفتن این که - به قول آنتونی گیدنز - یکی دیگر از جریان‌های مقوم جهانی‌شدن، فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی یا سوسیالیسم دولتی در سال ۱۹۸۹ بوده است<sup>(۱۱)</sup> (زیرا سرمایه‌داری بدون این فروپاشی نمی‌توانست

1. Industrialization
2. Industrial Society
3. Castells.

دنیاگیر شود)، پس به نظر می‌رسد چه از لحاظ منطقی و چه از لحاظ زمانی باید زیربنای این اقتصاد جدید پیش از ظهور جهانی شدن شکل گرفته باشد؛ یعنی ساختار اقتصادی - فنی نوینی که فروپاشی سوسیالیسم دولتی و ظهور جهانی شدن هر دو جلوه‌ای از آن بوده‌اند: یکی در نفی و دیگری در اثبات. این ساختار جدید در وجه نفی خود سوسیالیسم دولتی یا برنامه‌ریزی متمرکز را بر نتابید، یا نشان داد که این نهادها بیش‌تر از عصر جامعه صنعتی عمر نمی‌کنند؛ در وجه اثباتی خود گسترش نهادهای شیوه جدید تولید را در شکل جهانی شدن بازتاب داد؛ به عبارت دیگر، فروپاشی سوسیالیسم دولتی ناشی از جهانی شدن، یا جهانی شدن ناشی از فروپاشی آن نبود؛ بلکه هر دو تجلی شکل‌گیری نهادهایی جدید، برآمده از دگرسانی‌های فنی در دوران سرمایه‌داری بوده‌اند.

۲-۳. ردپای این اقتصاد جدید را «فریتز مک‌لoup»<sup>۱</sup> در نوشته پیشگام خود با نام «تولید و توزیع دانش در ایالات متحده» در سال ۱۹۶۲ به دست می‌داد. وی ارکان اطلاعات را به پنج گروه بزرگ زیر تقسیم کرد که مبنای شناسایی جامعه اطلاعات قرار گرفته‌اند:

الف) آموزش (مانند مدارس، کتابخانه‌ها و دانشگاه‌ها)،

ب) رسانه‌های ارتباطی (مانند رادیو و تلویزیون و تبلیغات)،

ج) ماشین‌های اطلاعات (مانند رایانه و ابزار موسیقی)،

د) خدمات اطلاعات (مانند حقوق، بیمه و پزشکی)،

ه) دیگر فعالیت‌های اطلاعاتی (مانند تحقیق و توسعه، فعالیت‌های غیرانتفاعی).

این ارکان، بر روی هم، بنیان اقتصاد اطلاعات یا اقتصاد دانش<sup>۲</sup> را می‌سازند و اگر سهم آن‌ها در تولید ناخالص داخلی (GNP) یک جامعه فزاینده باشد، آنگاه آن‌گونه که «پتر دروکر»<sup>۳</sup> معتقد بود، از اقتصاد کالا<sup>۴</sup> به اقتصاد دانش یا اقتصاد اطلاعات منتقل می‌شوند و در نتیجه، جامعه اطلاعات پدید می‌آید. در واقعیت نیز این اتفاق افتاد؛ زیرا سهم «اقتصاد اطلاعات» در ایالات متحده از ۲۹ درصد در سال ۱۹۵۸ به ۴۶ درصد در سال ۱۹۷۸

---

1. Fritz Machlup.  
2. Knowledge Economy  
3. Druker.  
4. Goods Economy

رسید و بدین ترتیب، نقشی برتر یا غالب یافت. در مورد اشتغال نیز چنین شد؛ چون به تدریج اشتغال صنعتی نقشی مغلوب و اشتغال اطلاعات، وجهی غالب پیدا کرد. اگر در آغاز جامعه صنعتی، راه‌ها، شبکه‌ها و بندرها امکان مبادله کالاها را فراهم آوردند و در ادامه نیروی برق و سیم‌کشی و انتقال نیرو موجودیت آن را تحکیم بخشید، امکانات فنی جدید که موجد «شبکه خدمات پیوسته دیجیتالی»<sup>۱</sup> شدند، مبادله اطلاعات را ممکن ساختند، تا اقتصاد دانش یا اطلاعات تشکیل شود و بر این مبنا جامعه اطلاعات پدید آید. رشته‌های اطلاعات نه تنها خود مولد ارزش اقتصادی‌اند (بلکه همان‌گونه که تورن<sup>۲</sup> (۱۹۶۹) و «بل»<sup>۳</sup> (۱۹۷۳) در تحلیل خود از ظهور جامعه پسا صنعتی خبر داده بودند) «اطلاعات»، تعیین‌کننده بهره‌وری و کارایی در تمام فرایند تولید، توزیع، مصرف و مدیریت نیز هست.<sup>(۱۲)</sup> پس می‌توان گفت به همین دلیل، نهاد برنامه‌ریزی متمرکز (در سوسیالیسم دولتی) دیگر رشد نیروهای مولد را تحقق نبخشید؛ زیرا تخته بند یا گرفتار تولید صنعتی شده بود و حتی نمی‌توانست بر کارایی آن بیفزاید، چه رسد به آن که اقتصاد کالا را به اقتصاد دانش تبدیل کند. پس به تأیید آموزه «مارکس»، روباتی که مانع تکامل ناگزیر زیربنا شده بود، می‌بایست فرو می‌پاشید. بدین ترتیب، اقتصاد بحران زده سرمایه‌داری در دهه ۱۹۷۰، چون افسانه پسر زمین، پس از زمین خوردن، از مادر خود یا نوآوری‌های فنی نیرو گرفت و قدرتمندتر برخاست؛ اما سوسیالیسم دولتی به ظاهر نیرومند، به اصطلاح دود شد و به هوا رفت. طرفه این که نادرستی پیش‌بینی تاریخی مارکس مؤید نظریه جامعه شناختی او گشت.

۲-۴. با در نظر گرفتن آنچه آمد، باید بین سه عصر نخست پیش گفته در دوران سرمایه‌داری و عصر چهارم تفاوت قائل شد؛ زیرا در واقع سه عصر نخست در دوره جامعه صنعتی جای دارند که در آن «اقتصاد کالا» غالب بوده و در عصر چهارم یا عصر اطلاعات اقتصاد دانش تفوق یافته است. پدیده جهانی شدن نیز با قوام عصر اطلاعات ظهور کرده

1. Integrated Services Digital Network (ISDN)
2. Alain Touraine
3. Daniel Bell

است. مهم‌ترین مشخصه‌هایی که از لحاظ اقتصادی برای جهانی شدن عنوان می‌شوند، ریشه در زیربنای همین عصر یا توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات و تفوق اقتصاد دانش بر کالا دارند. این مشخصه‌ها عبارتند از:

**الف) گسترش صنعت یا تولید کالا و پیوستگی و همزمانی فرایند آن در سراسر جهان:** بدین معنا که کشورهای پیرامونی، در عوض محدود شدن به تولید مواد خام برای صنایع پیشرفته کشورهای مرکزی و حداکثر، تولید اندکی از کالاهای صنعتی با فناوری عقب افتاده و دست دوم برای مصرف داخلی، می‌توانند در عصر اطلاعات بیش‌تر کالاهای صنعتی را با آخرین فناوری‌ها تولید کنند، یا در فرایند تولید آن‌ها مشارکت داشته باشند و این کالاها را در بازارهای کشورهای مرکزی به فروش برسانند؛ برای مثال انگلستان که زمانی کارگاه صنعتی جهان نام داشت، برای اولین بار پس از سال ۱۷۰۰ میلادی، از دهه ۱۹۸۰، به یک واردکننده خالص کالاهای صنعتی تبدیل شده است، یا همان طور که جدول (۱) نشان می‌دهد، ایالات متحده آمریکا نیز که در سال ۱۹۶۳ بالغ بر ۱۷/۴ درصد صادرات کالا و فقط ۸/۶ درصد واردات آن را به خود اختصاص می‌داد، تا سال ۱۹۹۹ سهم صادرات آن به ۱۲/۴ درصد کاهش و سهم واردات آن به ۱۸ درصد افزایش یافته و دچار کسری عظیم ۳۶۵ میلیارد دلاری در موازنه بازرگانی شده است. این کاهش سهم در صادرات و افزایش آن در واردات در مورد دیگر کشورهای پیشرفته (به جز ژاپن که اندکی سهم صادراتی‌اش افزون گشته) نیز صادق است. قابل توجه است که در سال ۱۹۶۳، سهم ۹ کشور توسعه یافته در جدول مذکور، در مجموع، ۷۲/۴ درصد صادرات جهان بوده است؛ اما تنها ۴۲/۸ درصد از واردات جهانی را به خود اختصاص داده‌اند؛ یعنی در آن زمان کشورهای پیرامونی<sup>۱</sup> واردکننده صرف کالاهای صنعتی محسوب می‌شدند و مازاد بازرگانی عظیمی را به جیب کشورهای پیشرفته سرازیر می‌کردند؛ ولی در سال ۱۹۹۹ آن نه جامعه صنعتی مرکزی<sup>۲</sup> (که اینک به جامعه اطلاعاتی تبدیل شده‌اند)، در مجموع، ۵۴/۸ درصد از صادرات (به جای ۷۲/۴ درصد سال ۱۹۶۳) جهان را به خود اختصاص داده‌اند و واردات

1. Periphery

2. Core

آن‌ها نیز از ۴۲/۸ درصد به ۵۵/۲ درصد افزایش یافته است. این امر به دلیل ظهور کشورهای چینی، کره جنوبی، مکزیک و دیگر کشورهای توسعه‌یافته در عرصه تولید و صادرات کالاهای صنعتی بوده که در سال ۱۹۶۳ در این صحنه‌ها حضور نداشتند.

جدول (۲)، این واقعیت را با دقت بیشتری نشان می‌دهد. در این جدول، سهم کشورهای توسعه‌یافته، کشورهای در حال گذار اقتصادی (اروپای شرقی) و کشورهای توسعه‌یافته در صادرات چند کالای منتخب (منسوجات، شیمیایی، ماشین‌آلات و حمل و نقل) در سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۵ بازتاب یافته است. چنان‌که مشاهده می‌شود، سهم کشورهای توسعه‌یافته در همه آن‌ها برخلاف کشورهای توسعه‌یافته بیشتر شده است. چشمگیرترین آن‌ها در رشته ماشین‌آلات و حمل و نقل است که سهم کشورهای توسعه‌یافته از ۵/۸ درصد صادرات در سال ۱۹۸۰ به ۲۲ درصد در سال ۱۹۹۰ افزایش یافته یا چهار برابر شده است؛ در حالی که قدر مطلق آن جهش بزرگ‌تر داشته و از ۲۹/۳ میلیارد دلار به ۴۲۳ میلیارد دلار رسیده، یعنی چهارده برابر شده است.



جدول ۱- رتبه‌بندی کشورها از لحاظ سهم در صادرات و واردات جهانی ۱۹۹۹-۱۹۶۳

موازنه پرداخت‌ها ۱۹۹۹ (میلیارد دلار)	واردات				کشور	صادرات				کشور
	۱۹۶۳		۱۹۹۹			۱۹۶۳		۱۹۹۹		
	رتبه	درصد	رتبه	درصد		رتبه	درصد	رتبه	درصد	
-۳۶/۹	۱	۸/۶	۱	۱۸/۰	ایالات متحده	۱	۱۷/۴	۱	۱۲/۴	ایالات متحده
+۶۷/۹	۲	۶/۲	۲	۸/۰	آلمان	۲	۱۵/۶	۲	۹/۶	آلمان
-۵۲/۳	۶	۴/۶	۳	۵/۵	انگلستان	۵	۶/۱	۳	۷/۵	ژاپن
+۱۰۸/۷	۱۳	۱/۹	۴	۵/۳	ژاپن	۴	۷/۰	۴	۵/۳	فرانسه
+۱۲/۹	۵	۴/۷	۵	۴/۹	فرانسه	۳	۱۱/۴	۵	۴/۸	انگلستان
+۱۸/۲	۴	۵/۰	۶	۳/۷	کانادا	۱۲	۲/۶	۶	۴/۲	کانادا
+۱۴/۸	۸	۴/۱	۷	۳/۷	ایتالیا	۶	۴/۷	۷	۴/۱	ایتالیا
+۱۵/۲	۷	۴/۳	۸	۳/۲	هلند	۹	۳/۳	۸	۳/۶	هلند
-۶/۹	-	۰/۹	۹	۳/۱	هنگ کنگ	-	-	۹	۳/۵	چین
+۱۴/۷	۹	۳/۴	۱۰	۲/۹	بلژیک ولو کزامبورگ	۷	۴/۳	۱۰	۳/۳	بلژیک ولو کزامبورگ
+۲۹/۲	-	-	۱۱	۲/۸	چین	۱۵	۰/۹	۱۱	۳/۱	هنگ کنگ
-۱۱/۵	-	-	۱۲	۲/۵	مکزیک	-	-	۱۲	۲/۶	کره جنوبی
-۳۵/۶	-	۱/۲	۱۳	۲/۵	اسپانیا	-	-	۱۳	۲/۴	مکزیک
+۲۴/۵	-	۰/۳	۱۴	۲/۰	کره جنوبی	-	۰/۲	۱۴	۲/۲	تایوان
+۱۰/۶	-	۰/۲	۱۵	۱/۹	تایوان	-	۰/۴	۱۵	۲/۰	سنگاپور
	-	۴۵/۴	-	۷۰/۰	جمع	-	۷۳/۹	-	۷۰/۶	جمع

- به معنای ناچیز یا قرار نداشتن هر یک از ۱۵ کشور نخست در سال ۱۹۹۹، بین ۱۵ کشور نخست در سال ۱۹۶۳ است.

منبع: مأخذ شماره ۱۲.

جدول ۲- منتخب ترکیب کالایی صادرات برحسب مناطق در جهان ۱۹۸۰-۱۹۹۵

ماشین آلات و حمل و نقل		شیمیایی		منسوجات		مناطق
۱۹۹۵	۱۹۸۰	۱۹۹۵	۱۹۸۰	۱۹۹۵	۱۹۸۰	
۱۹۲۲/۹	۵۰۵/۶	۴۷۱/۰	۱۳۸/۵	۳۲۳/۴	۹۴/۴	جهان (میلیارد دلار)
۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	سهم (درصد)
۷۶/۴	۸۶/۱	۷۹/۳	۸۷/۲	۴۲/۰	۶۱/۷	توسعه یافته
۱/۶	۸/۲	۸/۲	۵/۲	۴/۲	۴/۳	اقتصاد گذار
۲۲/۰	۵/۸	۱۶/۴	۷/۸	۵۳/۸	۳۴/۰	توسعه یابنده

Johnston, R. J. &... (eds). *Geographies of Global Change* (2<sup>nd</sup> ed) 2002, p. 50.

اگر توجه کنیم که تنها قسمت صادرات در رشته ماشین آلات و حمل و نقل در کشورهای توسعه یافته، یکصد میلیارد دلار بیش از کل صادرات منسوجات و نزدیک به کل مبلغ صادرات مواد شیمیایی در جهان بوده، تحول کیفی مذکور بیش تر نمایان می شود. پس بپایه نیست از آن چه گفته شد، نتیجه گیری کنیم که ورود کشورهای توسعه یافته به جامعه اطلاعاتی، وضعیت مناسب تکمیل جامعه صنعتی را در کشورهای توسعه یافته فراهم آورده است. در واقع، دستاورد اصلی جهانی شدن برای کشورهای توسعه یافته امکان شرکت مستقیم در تقسیم کار صنعتی جهان یا فرایند جهانی تولید کالا است.

ب) گسترش بازارهای مالی، پولی و سرمایه گذاری: این گسترش که مدیون فناوری اطلاعات و مقررات زدایی در کشورهای مرکزی است، اکنون به کشورهای تازه صنعتی شده پیرامونی نیز گسترش می یابد. حجم و سرعت رشد مبادلات در این بازارها شگفت آور است؛ برای مثال در سال ۱۹۹۵ مجموع سرمایه گذاری انواع مؤسسات مالی (به جز بانکها) در ایالات متحده به حد بیست تریلیون دلار رسیده بود که نسبت به سال ۱۹۸۰ بالغ بر ده برابر شده بود. در سال ۱۹۹۷، برای اولین بار، سهم ارزش اوراق بهادار در دارایی های خانوارهای ایالات متحده از مستغلات فراتر رفت. در همین سال، میزان

سرمایه‌گذاری در بازار سهام این کشور به ۱/۴ برابر تولید ناخالص داخلی آن رسید. بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۱۹۹۵ در حالی که سالانه تولید ناخالص جهانی ۳/۴ درصد و حجم صادرات، ۶ درصد رشد یافت، کل عرضه جهانی وام و اوراق قرضه به ۸/۲ درصد و مانده موجودی آن‌ها به ۹/۸ درصد افزایش پیدا کرد؛ به طوری که در سال ۱۹۹۸ این مانده به ۷/۶ تریلیون دلار رسید. در بازار پول، حجم روزانه معاملات ارزی در سال ۱۹۹۸ به طور متوسط ۱/۵ تریلیون دلار و حدود ۱/۱ برابر تولید ناخالص داخلی انگلستان بود.<sup>(۱۳)</sup> میزان اعتبارات دریافتی از بازارهای سرمایه جهانی از ۳۲۱/۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۶ به ۱۰۵۸/۶ میلیارد دلار در سال ۱۹۹۶ رسید و در همین دوره، دریافتی کشورهای توسعه‌یابنده از ۲۳/۹ میلیارد دلار به ۱۱۹/۴ میلیارد دلار افزایش یافت. علاوه بر این، جریان سرمایه‌گذاری مستقیم بخش خصوصی به کشورهای توسعه‌یابنده افزایش زیادی داشته، که در سال ۱۹۹۰ حدود پنجاه میلیارد دلار بود. در سال ۱۹۹۷ این مبلغ به ۲۵۶ میلیارد دلار رسید، که در این سال چین به تنهایی چهل میلیارد دلار سرمایه مستقیم خارجی جذب کرد.<sup>(۱۴)</sup> بازار «مشتقات مالی»<sup>۱</sup>، آخرین گشایشی است که در این زمینه صورت گرفته و بنابر تخمین صندوق بین‌المللی پول (IMF) از سال ۱۹۸۹ سالانه ۴۰ درصد رشد داشته است و ظرفیت آن چندین برابر تولید ناخالص جهانی است.<sup>(۱۵)</sup>

باید در نظر داشت که گسترش بازارهای مالی و سرمایه‌گذاری یا در پی موجودیت شرکت‌ها و بنگاه‌ها یا برای تشکیل آن‌ها انجام می‌پذیرد و تفاوت ماهوی با معاملات ارزی دارد که بخشی از آن برای معاملات بازرگانی است و بخش مهمی نیز با هدف سوداگرانه صورت می‌گیرد؛ اما موضوع مهم این است که اقتصادی چون اقتصاد انگلستان نیز در مقابل سرمایه‌های سرگردان در بازارهای مالی و پولی، لقمه‌ای کوچک به شمار می‌آید.

۲-۵. پدیده‌های مذکور و دیگر خصایص جهانی شدن، چون رشد شرکت‌های چندملیتی<sup>۲</sup>، پیدایش شرکت‌های فراملیتی<sup>۳</sup> رشد تجارت، تضعیف دولت‌های ملی، گسترش

---

1. Derivatives  
2. Multinationals  
3. Transnational

گردشگری و ...، پیاپی‌های توسعه فناوری اطلاعات و ارتباطات و موجودیت اقتصاد اطلاعات یا دانش یا عصر جدید در دامان دوران سرمایه‌داری‌اند، که از یک ریشه مشترک می‌توان آن‌ها را توضیح داد:

الف) مارکس گفته بود قانون اولین در نظام سرمایه‌داری، تولید و بازتولید گسترده سرمایه است و سرمایه‌دار بنده این قانون است نه ارباب آن. در این نظام تولیدی، سرمایه‌دار با خرید نیروی کار، کالا یا خدمات قابل فروش تولید می‌کند. اگر این فروش صورت پذیرد، «ارزش اضافی»<sup>۱</sup> متحقق می‌شود و سرمایه بیش‌تری را باز می‌گرداند که باید به تولید گسترده‌تر منجر شود، و گرنه این رابطه یا نظام فرو می‌پاشد. از سوی دیگر، همچنان که مارکس، بارها و از آن جمله در مانیفست، تأکید کرده بود «بورژوازی بدون ایجاد انقلاب دائمی یا پیاپی در ابزار تولید ... نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد». انقلاب‌ها یا نوآوری‌های فنی، از سه وجه، بقای نظام سرمایه‌داری را تضمین می‌کنند: نخست با تولید و عرضه کالاها و خدمات جدید، موارد جدیدی برای سرمایه‌گذاری (باز تولید گسترده) و مصرف (تحقق ارزش اضافی) به وجود می‌آید؛ دوم از آن‌جا که به دلیل واکنش و مقاومت مزدبگیران، کسب ارزش اضافی مطلق (ازدیاد ساعات کار، کاهش مزد) در کشورهای مرکزی ممکن نیست و در کشورهای پیرامونی نیز محدود است، نوآوری‌های فنی، کسب ارزش اضافی نسبی (با کاهش کار لازم برای تولید کالاها و خدمات) را ممکن می‌سازند و تداوم می‌بخشند؛ سوم، نوآوری‌های فنی با کاهش ارزش سرمایه ثابت (رقم زیرین کسر ترکیب ارگانیک یا سازمند سرمایه) در مقابل افزایش آن در اثر اتوماسیون یا خودکارگردانی لازم برای کسب ارزش اضافی نسبی، از کاهش نزولی نرخ سود جلوگیری کرده یا آن را به حد بسیار ناچیز می‌رساند.

در نتیجه با در نظر گرفتن این که در نظام سرمایه‌داری بحران «کم مصرفی» با دولت رفاه یا انواع نوین تأمین اجتماعی و بحران «عدم تناسب» بین بخش‌های اقتصادی با استفاده از ابزارهای تناسب بخشی، چون جداول داده - ستانده‌های «لئونتیف» مهار شدنی‌اند،

---

1. Realized

پایداری نظام سرمایه‌داری با انقلاب پیاپی در تولید یا با نوآوری‌های فنی تضمین شده است. درست به همین دلیل، نظام تولیدی سرمایه‌داری مقبولیت خود را برای بشر هنوز حفظ کرده است؛ زیرا خلاف برنامه‌ریزی متمرکز و سوسیالیسم دولتی، انقلاب پیاپی در تولید مانع از توقف رشد نیروهای مولد در نظام سرمایه‌داری شده است و این نظام هر چند پر درد و رنج، به تدریج بر رفاه انسان‌ها افزوده است.

ب) فرایند پیش‌گفته تولید و بازتولید گسترده سرمایه، انباشت و تمرکز هر چه بیش‌تر آن را موجب گشته است. پیدایش شرکت‌های سهامی و انحصارات و «سرمایه مالی» از ربع آخر قرن نوزدهم نشانه این انباشت و تمرکز بود. اگر در زمان نوشتن مانیفست در سال ۱۸۴۸، «بورژوازی با توپخانه کالاهای ارزان، دیوارهای چین را فرو می‌ریخت»، از ابتدای قرن بیستم، همراه با نوآوری‌های فنی و از آن جمله اختراع و پرواز هواپیما، صدور سرمایه بر آن افزوده شد و بدین ترتیب، به قول لنین، نظام سرمایه‌داری در عصر امپریالیسم بر عمق و دامنه خود افزود. در عصر امپریالیسم، در نیمه قرن بیستم، سر برآوردن دولت‌های ملی در کشورهای استعمارزده پیشین، از یک سو و انباشت عظیم «سرمایه» در کشورهای مرکزی از سوی دیگر، مایه موجودیت شرکت‌های «چند ملیتی»<sup>۱</sup> گشت؛ شرکت‌هایی که با سرمایه‌گذاری در کشورهای پیرامونی بر مانع مرزهای ملی بر سر راه تولید و تحقق ارزش اضافی فائق می‌آمدند. اما در «جامعه صنعتی»، «اقتصاد کالا» دارای نقش برتر یا غالب در تولید و اشتغال کشورهای مرکزی بود. در نتیجه، سرمایه‌گذاری شرکت‌های چندملیتی در کشورهای پیرامونی به تولید کالاهایی ساده و کم‌شمار محدود می‌شد.

ج) با ورود کشورهای مرکزی به جامعه اطلاعاتی، از دهه ۱۹۷۰ دگرگونی در رابطه مرکز - پیرامون نیز آغاز گشت: در داخل کشورهای مرکزی، پیشی گرفتن اقتصاد دانش بر کالا، از اهمیت تولید صنعتی کاست. علاوه بر این، فناوری نوین اطلاعات و ارتباطات، امکان موجودیت اقتصاد «بدون وزن»<sup>۲</sup> را در شکل بازارهای مالی نیز فراهم آورد؛ یعنی کالای مالی با فناوری جدید در هر زمان و هر مکان قابل مبادله شد و بدین ترتیب به

1. Multinational  
2. Weightless Economy

صورت شگفت آوری توسعه یافت تا بخشی از سرمایه هنگفت انباشت شونده و نیز ثروت چشمگیر خانوارها را (که رابطه مبادله به شدت نابرابر با کشورهای جهان سوم و دولت رفاه برای آن‌ها به ارمغان آورده بود) به خود اختصاص دهد.

د) اما این همه کار نبود؛ زیرا سرمایه انباشت شده عظیمی باقی بود و هر دم بر حجم آن افزوده می‌شد. پس ازدیاد صدور آن، برای تحقق دوباره سرمایه، باید در دستور کار قرار می‌گرفت. اگر در گذشته یا در هنگامی که کشورهای مرکزی در عصر صنعتی به سر می‌بردند، بخش اصلی مازاد، از صدور کالاهای صنعتی آن‌ها حاصل می‌شد و در نتیجه، تولید کالا در کشورهای پیرامونی به معدودی کالا با فناوری دست دوم محدود می‌گشت، تفوق اقتصاد دانش بر اقتصاد کالا در کشورهای مرکزی این مانع را از میان برداشت؛ چون تولید کالا، حتی با فناوری پیشرفته، در مجموع، درجه دوم و انتقال‌پذیر به پیرامون محسوب شد. علاوه بر این تا دهه ۱۹۷۰، برخی از کشورهای پیرامونی، نیروی انسانی ورزیده و زیربنای لازم را برای تولید پیشرفته صنعتی ساخته و پرداخته کرده، آماده پذیرش سرمایه و فناوری خارجی بودند.

بر همین اساس، راهبرد «تسویق صادرات»<sup>۱</sup> را اقتصاددانان نوکلاسیک مرکزی در دهه ۱۹۷۰ برای کشورهای پیرامونی دوست تجویز کردند تا بازتابی از شکل رابطه اقتصادی در عصر نوین باشد و راهبرد «جایگزینی واردات» و نظریه «وابستگی» را به تاریخ بسپارد. به دنبال آن، شرکت‌های چندملیتی بر ابعاد صدور سرمایه و فعالیت خود در زمینه صنعت افزودند و فناوری پیشرفته اطلاعات و ارتباطات این امکان را برای آن‌ها به وجود آورد که فرایند تولید را از لحاظ فناوری در سراسر جهان همسان و مدیریت آن را همزمان سازند. علاوه بر این، شرکت‌های «فراملیتی»<sup>۲</sup> نیز پا به عرصه وجود نهادند، که هر چند معمولاً ابعاد کوچک‌تری از چندملیتی‌ها دارند، اما می‌توانند منعطف‌تر و چابک‌تر از آن‌ها برای انتقال سرمایه و فناوری و جهانی کردن فرایند تولید عمل کنند.

1. Export Promotion  
2. Transnational

این روند به خوبی توضیح می‌دهد که چرا در دوره ۱۹۹۵-۱۹۸۳، رشد تجارت جهانی ۶ درصد و رشد تولید ۳/۴ درصد در سال بوده است؛ در حالی که رشد سریع تجارت جهانی برخی را به این نتیجه‌گیری سطحی سوق داده که جهانی‌شدن مقوله‌ای است «تجاری». پس برای ورود به این زمانه باید مرزها گشوده و بازارها آزاد شوند؛ اما روند فوق‌نشان می‌دهد که جهانی‌شدن برای کشورهای پیرامونی به طور مقدم مقوله‌ای است صنعتی، یعنی از همترازی فنی و همزمانی جهانی فرایند تولید صنعتی حاصل می‌شود. در واقع پیشی گرفتن رشد تجارت بر تولید، ناشی از تقسیم اجزای تولید و افزایش مبادله کالاهای واسطه و خدمات تولید بر کالاهای نهایی بوده است؛ زیرا در غیر این صورت حتی جابه‌جایی بخشی از تولید و صدور کالاهای نهایی از کشورهای مرکزی به پیرامونی نمی‌توانسته آهنگ رشد تجارت را از تولید بیش‌تر کند. پس ابتدا باید فرایند تولید را جهانی کرد و بعد از آن بازارها را گشود؛ سرمشقی که آسیای جنوب شرقی و چین به اروپای شرقی داده‌اند و تجارت‌باوران باید چند بار آن را رونویسی کنند.

ه) گسترش جهانی بازارهای مالی و فزاینده‌گی سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی نیز پدیده‌های جهانی‌شدن فرایند تولید هستند؛ زیرا پس از گسترش بازارهای مالی در کشورهای مرکزی، از یک‌سو و جهانی‌شدن فرایند تولید از طریق شرکت‌های چندملیتی و فراملیتی، از سوی دیگر، زمینه لازم برای پیوستن بازارهای مالی کشورهای پیرامونی به مرکزی فراهم آمد. براساس همین روند، تضعیف دولت‌های ملی نیز قابل توضیح است؛ زیرا با گسترش و عمق یافتن روابط سرمایه‌داری در کشورهای پیرامونی (همراه با فروپاشی بدیل آن و نیز کنار گذاشته شدن راهبردهایی چون جایگزینی واردات) دولت‌های ملی که زمینه این عمق‌یابی را با دخالت مستقیم در تولید فراهم آورده بودند، به طور اجتناب‌ناپذیر می‌بایست فرمان‌های روابط سرمایه‌داری پیشرفته را اجرا کنند؛ زیرا سرمایه‌داری پیشرفته زمینه ملی را از زیر پای صنایع که بر آن ایستاده بودند، خالی کرد؛ یعنی تنها با فرار رسیدن عصر اطلاعات و تفوق اقتصاد دانش در کشورهای مرکزی، فرایند تولید صنعتی جهانی

گشت و بدین ترتیب زمینه ملی از زیر پای «صنعتی شدن»<sup>۱</sup> کشیده شد؛ چرا که در عصر نوین، صنعتی شدن به پیشرفته‌ترین وجه آن در دستور کار «سرمایه» است. برخلاف گذشته یا در عصر سرمایه‌داری صنعتی که دولت‌های کشورهای مرکزی از گسترش همه‌جانبه تولید صنعتی در کشورهای پیرامونی جلوگیری می‌کردند و دولت‌های ملی یا حتی وابسته‌ای چون دیکتاتوری محمدرضا پهلوی می‌کوشیدند به انحای مختلف، از جمله استفاده از اردوگاه «سوسیالیسم واقعاً موجود»، صنعتی شدن را سرعت و شدت بخشند، در عصر اطلاعات، بقای سرمایه‌داری به صنعتی شدن هر چه شتابان‌تر کشورهای پیرامونی وابسته شده است. ابزار تحقق آن نیز آزادی تجاری، بازارهای مالی و جریان آزاد سرمایه است. این فرمان سرمایه را هم دولت‌های جوامع مرکزی و هم پیرامونی باید اجرا کنند. سازمان تجارت جهانی (WTO) به همان اندازه که بر برداشتن تعرفه‌های گمرکی کشورهای پیرامونی تأکید می‌کند، تعرفه‌های گمرکی ایالات متحده بر فولاد را نیز بر نمی‌تابد. این ضرورت صنعتی شدن را که از ماهیت «سرمایه» نشأت می‌گیرد، نمی‌توان و نباید به مقولاتی چون آلودگی کشورهای مرکزی، مسائل سیاسی و غیره تقلیل داد. در عصر نوین، جوامع پیرامونی با همان ناسازگونه‌ای<sup>۲</sup> رو به رو هستند که سرمایه‌داری از ابتدا در کشورهای مرکزی پدید آورده بود؛ یعنی مواجهه جامعه با روابطی که حداقل از لحاظ اقتصادی، به گونه‌ای ناگزیر، مرحله‌ای تکاملی محسوب می‌شود؛ اما پاسخگوی همه خواسته‌های جامعه نیست. این ناسازگونه، معادله‌ای یک‌مجهولی نیست که با موضع رد یا قبول، آری یا نه، صفر یا یک کردن عصر نوین حل شود، تنها حل خلاق آن به توسعه می‌انجامد.

براساس روش بالا می‌توان به تحلیل پدیده‌هایی چون گسترش گردشگری، افزایش شکاف بین کشورهای غنی و فقیر و... به منزله نمودهایی دیگر از عصر اطلاعات پرداخت که زیر عنوان جهانی شدن طبقه‌بندی می‌شوند؛ ولی تشریح آن‌ها مایه تطویل بیش‌تر مقاله خواهد شد؛ زیرا اگر استدلال‌های بالا درست باشند، قابل تعمیم به مقولات دیگر نیز خواهند بود.

1. Industrialization
2. Paradox



۲-۶. آن چه گفته شد، امکان تعریف جهانی شدن را به دست می‌دهد: در فشرده‌ترین بیان، جهانی شدن شکل‌گیری نهادهای اقتصادی جدید در سطح بین‌المللی، برآمده از عصر اطلاعات، در دوران سرمایه‌داری است؛ بدین ترتیب که آبر قانون نظام سرمایه‌داری که تولید و باز تولید گسترده سرمایه در چرخه ایجاد و تحقق ارزش اضافی است، در پی کسب ارزش اضافی نسبی، دگرسانی یا نوآوری‌های فنی در زمینه اطلاعات و ارتباطات را موجب شده یا پرورش داده است؛ این نوآوری‌های فنی، اقتصاد دانش (اطلاعات) را در کشورهای مرکزی بر اقتصاد کالا تفوق داده و جهانی شدن فرایند تولید صنعتی را در کشورهای پیرامونی ممکن کرده‌اند تا پاسخگوی انباشت فزاینده سرمایه باشند. گسترش بازارهای مالی، گسترش تجارت و ...، به مثابه خصایص «جهانی شدن»، به تبع فرایند بالا صورت می‌پذیرد. بدین ترتیب، پدیده جهانی شدن جلوه نهادی عصری جدید - به نام اطلاعات - در دوران سرمایه‌داری در زمینه اقتصاد، آن هم در ارتباط بین کشورها یا در سطح بین‌المللی و در اساس کشورهای مرکزی و پیرامونی است و جوهر آن، جهانی شدن فرایند تولید صنعتی یا همزمانی و همسانی فناوری تولید کالا در مرکز و پیرامون است.

شناخت جوهر این پدیده به ما یاری می‌دهد که اگر برای دستیابی به توسعه اجتماعی در برنامه‌ریزی بخشی و فضایی، به اجبار جهانی شدن را در دستور کار قرار می‌دهیم، نقش بر آب نزنیم یا به نقش ایوان پردازیم.

### ۳. سنجش مواضع

۳-۱. بحث به نسبت طولانی درباره مفهوم دوران و جهانی شدن برای این بود که در موضع‌گیری درباره آن به دام ساده‌انگاری‌های اعتقادی (ایدئولوژیک) نیفتیم و نسخه‌های کلی برای جامعه نپیچیم، تا امکان سنجش مواضع موجود درباره جهانی شدن برای دستیابی به راهبردهای سنجیده توسعه و عمل اجتماعی<sup>۱</sup> شایسته در این زمینه فراهم آید؛ به عبارت دیگر، علم (اقتصاد سیاسی) عقلانیت ارزشی لازم (البته نه کافی) را برای مهندسی اجتماعی سنجیده و بخردانه به دست دهد.

تقسیم‌بندی اولیه را از تونی فیتزپتریک<sup>۱</sup> اقتباس می‌کنیم. وی موضع‌گیری درباره جهانی‌شدن را در چهار گروه زیر طبقه‌بندی کرده است:<sup>(۱۶)</sup>

الف) حامیان،<sup>۲</sup> که جهانی‌شدن را هم ضروری و هم مطلوب یا غایت تاریخ می‌دانند، عصری که سرمایه‌داری لیبرال دمکراتیک معیار غالب گشته است.

ب) شکاکان،<sup>۳</sup> که پدیده جهانی‌شدن را به منزله واقعیتی غیرقابل انکار قبول دارند، ولی تنها از برخی وجوه آن استقبال می‌کنند، نسبت به برخی دیگر هشدار جدی می‌دهند و خواهان دگرگونی‌های معینی در فرایند آن هستند.

ج) منکران،<sup>۴</sup> که جهانی‌شدن را پدیده‌ای چندان جدید یا زمانه‌ای واحد و یگانه (نسبت به گذشته) نمی‌انگارند و معتقدند دستور کار فعالیت اجتماعی (برای مثال دولت رفاه) تغییر چندانی نکرده است. پس نباید در مورد یک دگرگونی سطحی تاریخی، که نام آن را می‌توان «بین‌المللی‌شدن»<sup>۵</sup> نامید، مبالغه یا گزافه‌گویی کرد.

د) معترضان،<sup>۶</sup> که جهانی‌شدن را افسانه یا توهمی رایج یا تردستی ایدئولوژیک برای احیا یا ازدیاد سلطه و سود در نظام سرمایه‌داری می‌دانند که بیش‌تر از گذشته علیه فقرا و محرومان عمل می‌کند و بدین وسیله دستاوردهای گذشته آنان را باز پس می‌گیرد.

تقسیم‌بندی فیتزپتریک جریان‌ات اصلی آکادمیک را می‌شکافد؛ اما تمام مواضع موجود را بازتاب نمی‌دهد. برخی از این مواضع، هرچند ممکن است چون بنیادگرایان<sup>۷</sup> که نظام سرمایه‌داری را شر مطلق یا شیطانی می‌انگارند و در براندازی آن می‌کوشند، آکادمیک نباشند، اما از لحاظ معرفت‌شناسی قابل تحلیل‌اند. هدف این تحلیل، دستیابی به موضعی است که واقعیت و راه تغییر آن را بهتر نشان دهد، یا «دانشی» را فراهم آورد که راه مهار «قدرت» و سوق آن را به سوی مسیر تکاملی جامعه نمایان سازد.

- 
1. Fitzpatrick
  2. Sponsors
  3. Sceptics
  4. Doubters
  5. Internationalization
  6. Hecklers
  7. Fundamentalists

۲-۳. در جدول (۳)، مواضع پیش گفته درباره جهانی شدن از لحاظ اقتصاد سیاسی طبقه بندی شده اند: سطرها نشانگر رویکرد به مقوله دوران و ستون‌ها نشانگر روابط اقتصادی سرمایه دارانه اند.

الف) در سطور جدول (۳)، از دو معیار یا سنج، یک اصلی و یکی فرعی، برای سنجش مواضع بهره گیری شده است:

نخست، سنج اصلی، باور داشتن (باور نداشتن) به ضرورت وجودی نظام سرمایه داری، به مثابه یک دوران یا لایه ای جداگانه، در تکامل تاریخی انسان‌هاست. در واقع اگر سرمشق اقتصادی - فنی یا ضرورت تاریخی ناشی از دگرگونی نهادها در پی دگرسانی ابزار و شیوه های تولید مورد پذیرش باشد، ضرورت وجودی نظام سرمایه داری و جبرگذار از آن می تواند مورد قبول واقع شود؛ اما به دو دلیل ممکن است که چنین باوری وجود نداشته باشد؛ یکی باور نداشتن بنیانی به ضرورت وجود نظام سرمایه داری، به منزله یک دوران، در تکامل تاریخی است. دیگری عدم باور به این که گذار از آن در زمانه حاضر ضرورت تاریخی دارد؛ خواه به دلیل آن که هنوز آموزه «لنین» را در مورد امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله سرمایه داری صادق بدانند، خواه به این دلیل که جهش از دوران سرمایه داری را ممکن پندارند.

دوم، سنج فرعی باور داشتن یا باور نداشتن به وجود پدیده جهانی شدن، به مثابه دوره یا جلوه ای از یک دوره جدید (عصر اطلاعات) است. در واقع از لحاظ منطقی تنها کسانی که سرمشق اقتصادی - فنی را در تحلیل تاریخی پذیرفته اند، می توانند به وجود یک یا چند عصر در بطن دوران سرمایه داری باور داشته باشند. حال ممکن است برخی جهانی شدن را جزئی از یک عصر جدید بدانند؛ اما برخی آن را نهادی یگانه یا زمانه ای جداگانه پندارند. ولی کسانی که به ضرورت موجودیت یا گذار از نظام سرمایه داری در حال حاضر اعتقاد نداشته باشند، قاعدتاً ورود به بحث جهانی شدن را، به مثابه دوره یا جلوه ای از عصری جدید، جایز نمی شمارند، خواه به وجود اعصاری در گذشته در بطن سرمایه داری باور داشته

باشند، ولی جهانی شدن را تنها یک ترفند سیاسی بدانند، خواه کل دوران سرمایه‌داری را با انواع جلوه‌هایش انحرافی شیطانی تصور کنند.

ب) در ستون‌های جدول (۳)، از یک سنجه برای ارزیابی مواضع استفاده شده و آن پذیرفتن یا نپذیرفتن این گزاره است که روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه (اقتصاد بازار آزاد + سودجویی) پایان تاریخ روابط اقتصادی بشر است و خواهد بود. تفاوت این گزاره با گزاره‌های سطرهای جدول این است که در آن‌ها جبرگذار از کل نظام سرمایه‌داری (شامل زیربنای اقتصاد بازار آزاد + روبنای مردم‌سالاری) محک ارزیابی است؛ اما در ستون فقط روابط اقتصادی مورد نظر است؛ زیرا هستند کسانی که نظام سرمایه‌داری یا مردم‌سالاری را نمی‌پسندند؛ اما به مالکیت خصوصی و اقتصاد بازار ایمان دارند (در این مقاله ما آن‌ها را «پیشانی» می‌نامیم)، یا کسانی که مردم‌سالاری و ضرورت گذار از دوران سرمایه‌داری را پذیرفته‌اند؛ ولی اقتصاد بازار را سرنوشت محتوم بشر نمی‌دانند و بالاخره آن دسته که بر هیچ کدام صحه نمی‌گذارند، نه مردم‌سالاری را قبول دارند و نه اقتصاد بازار را.

در این میان، مواضع معتقدان به «پسانوین» دارای روانی بیش‌تری نسبت به دیگران است. آنان تفسیر قانونمند تکامل تاریخی یا سرمشق اقتصادی - فنی را برای شناخت دوران، به دلیل دوری جستن از «کلان روایت»<sup>۱</sup> رد می‌کنند. پس دوران سرمایه‌داری را در نهایت به رسمیت نمی‌شناسند، هر چند که با «قدرت» آن در تعارض هستند. علم و عقل را «فصل الخطاب» گفتمان بشر نمی‌دانند؛ اما به مردم‌سالاری برای تفوق «دانش» بر «قدرت» در گفتمان آن‌ها قائلند. فصل مشترک آنان این است که جهانی شدن را پدیده‌ای سیاسی - فرهنگی تفسیر می‌کنند و عمدتاً در تخالف با آن می‌کوشند.

۳-۳. پس از تشریح ساختار جدول (۳) می‌توان مواضع مختلف را در مورد جهانی شدن براساس سنجه‌های پیش گفته سنجید. این سنجش می‌کوشد نشان دهد پیش گزاره‌های هر موضع از لحاظ رویکرد آن به مقوله دوران چیست، و استحکام علمی، منطقی و عملی هر

موضع از نظر باز نمایاندن واقعیت، استحکام دستگاه نظری و راهی که پیش روی بشر می‌گذارد، به چه میزان است.

الف) قاب<sup>۱</sup> یک در جدول (۳)، به طور کلی موضوعی را در بر می‌گیرد که از یک سو نظام سرمایه‌داری را به طور علمی (جامعه‌شناختی) دورانی متری یا تکاملی در تاریخ انسان‌ها تلقی می‌کنند، بل آن را نهایت تکامل می‌دانند (جامعه‌شناختی)؛ از سوی دیگر از لحاظ ارزشی (یا آن چه باید باشد) روابط اقتصادی سرمایه‌دارانه را پایان تاریخ نظام اقتصادی می‌پندارند (ستون‌های جدول). در بالای این قاب، «حامیان» جهانی شدن جای می‌گیرند، که ورای طیف وسیع خود از لیبرال‌های نو تا محافظه‌کاران جدید، نه تنها به دو پیش‌گزاره بالا معتقدند، بلکه جهانی شدن را دوره‌ای نوین می‌دانند و پیوستگی آن را به عصر اطلاعات تأیید می‌کنند. بدین ترتیب، جهانی شدن را هم ضروری و هم مطلوب و غایت تاریخ می‌انگارند و در پی آنند که نظم نوین جهانی را تعریف و حکمفرما کنند. البته بر سر تعریف و شیوه اعمال آن اختلاف نظر دارند؛ برای مثال محافظه‌کاران نو (جمهوری‌خواهان) رهبری واحد ایالات متحده آمریکا را در عصر جدید خواهانند؛ اما دمکرات‌ها رهبری چند گانه را بهتر می‌دانند.

در پایین قاب یک، جریان‌های به نسبت مهجوری چون «فاشیسم‌نو»، محافظه‌کاران قدیم و ملی‌گرایان اروپایی را می‌توان جای داد. این جریان‌ها هر چند دستگاه نظری مطرحی ندارند، در عمل در مخالفت با جهانی شدن و بازتاب آن در «منطقه‌ای شدن»<sup>۲</sup> اروپا یا اتحادیه اروپا، گاه ضرب‌شست محکمی نشان می‌دهند. در واقع این جریان‌ها هر چند ممکن است عصر اطلاعات را نیز قبول داشته باشند، جهانی شدن را نهادی ضروری برای آن نمی‌دانند.

ب) در قاب (۲)، در بالا «شکاگان» جای می‌گیرند. شکاگان توالی تکاملی دوران‌های تاریخی و تغییر آن‌ها را براساس تقدم دگرگونی‌های فنی پذیرفته‌اند. پس به جبرگذار از

---

1. Cadre.  
2. Regionalization

نظام سرمایه‌داری نیز معتقدند؛ اما از سوی دیگر، اقتصاد بازار آزاد را غایت روابط اقتصادی نمی‌پندارند.

هر چند استفاده از قواعد بازار را در چارچوب سنت سوسیال - دمکراسی اروپا، به ویژه پس از فروپاشی سوسیالیسم دولتی، در چارچوب سوسیالیسم بازار (مانند چین) ممکن است مجاز بشمارند، عملکرد خودبه‌خودی بازار را برای رشد و توسعه اقتصادی و نیز رفاه اجتماعی کافی نمی‌دانند؛ بدین معنا به «عدالت توزیعی»<sup>۱</sup> معتقدند. نه «عدالت رابطه‌ای»<sup>۲</sup> یا دستیابی به توسعه و عدالت اقتصادی و اجتماعی را از طریق فعالیت بخش عمومی در دستور کار دارند و نه تحقق آن را به عملکرد خودبه‌خودی بازار حواله می‌کنند، نه آن که حذف اقتصاد بازار را شرط لازم برای توسعه و عدالت اقتصادی و اجتماعی می‌پندارند. علاوه بر این، این گروه که در میان آن‌ها مانویل کاستلز، آنتونی گیدنز و دیوید هاروی بسیار سرشناسند، در واقع جهانی‌شدن را نهاد<sup>۳</sup> جدیدی برآمده از دگرگونی‌های فناوری و دگرسانی تولید در عصر اطلاعات معرفی می‌کنند. به همین دلیل آن را لایه‌ای جدید در تکامل تاریخی می‌انگارند که البته نباید به آن اکتفا کرد. از نظر آنان عصر اطلاعات و جهانی‌شدن، آستانه دوران نوینی است که در آن سرانجام، جامعه (مدنی) جهانی بر قدرت سرمایه جهانی فائق خواهد آمد، با ذکر این نکته که گزینه‌ای نظام‌مند یا فرا روایتی جدید در مقابل نظام سرمایه‌داری ارائه نمی‌کنند.

در سطر پایین قاب (۲)، «منکران» قرار دارند. آنان دارای روش شناسی مشابهی با شکاکان از لحاظ رویکرد به نظام یا دوران سرمایه‌داری و روابط بازار هستند، با این تفاوت که جهانی‌شدن را لایه‌ای جداگانه یا نهادی یگانه و مجزا از اعصار پیشین سرمایه‌داری نمی‌دانند. برخی از آنان با اتکا به تحلیل‌های مارکس از گسترش سرمایه‌داری در قرن نوزدهم (که نمایی از آن در نقل قول شماره ۴ ارائه شد)، معتقدند که در عصر سرمایه‌داری رقابتی و دوران استعمار نیز سرمایه سیطره بلامنازع جهانی داشته است. بدین ترتیب به

1. Justice Distributive
2. Relational Justice
3. Institution

بین‌المللی شدن روابط سرمایه‌دارانه اذعان می‌کنند؛ اما قائل به تغییر نحوه مهار سرمایه و روابط بازار نیستند. در نتیجه به راهبردهایی چون تشکیل دولت رفاه یا دخالت‌ها و حمایت‌های همه‌جانبه دولت وفادارند.

ج) سومین قاب در جدول (۳)، جایگاه بنیادگرایان یا پیشانی‌ها است. آنان تکامل قانونمند تاریخی نظامات اقتصادی اجتماعی را باور ندارند. همچنین عقل بشر را از یافتن چنین راهی نه تنها قاصر می‌پندارند، بلکه از نظر آنان نظام نوین سرمایه‌داری که براساس «نویته» یا عقل و علم باوری (در مقابل یا نقد سنت باوری) شکل گرفته، راه به رستگاری بشر نمی‌برد. غارت، فقر، سرکوب فرهنگی و نظام رنج‌آوری که دولت‌های کشورهای مرکزی سرمایه‌داری بر جوامع کشورهای تحت سلطه خود، این باور را نزد بنیادگرایان تقویت کرده که باید نظامات نوین را از میان برداشت و نظامی براساس سنت بر پا کرد؛ اما از سوی دیگر بنابر پیشینه سنتی یا روابط اقتصادی رایج گذشته، بنیادگرایان مالکیت خصوصی و در نتیجه روابط بازار را جزء اصول مسلم می‌پندارند و به این ترتیب پایان تاریخ را در روابط بازار پذیرفته‌اند. آنان به طور معمول از رابطه بازار، تجارت را مدنظر دارند و ضروریات جامعه صنعتی و پسا صنعتی، به ویژه روینای سیاسی و فرهنگی دمکراتیک و عقل‌گرای این جوامع، را رد می‌کنند؛ حتی آن را مایه انحرافی روزافزون می‌انگارند.

د) در قاب (۴)، «معترضان» جای گرفته‌اند. در این قاب، طیف وسیعی از رویکردها جای می‌گیرند که وجوه مشترک آن‌ها نفی ضرورت موجودیت نظام سرمایه‌داری، تقابل با حاکمیت روابط بازار و البته جهانی‌شدن سرمایه است. در یک سوی این طیف، سرسختان چپ جای می‌گیرند که بنابر سنت «لنین» هر چند به توالی دوران‌ها باور دارند، به این نتیجه رسیده‌اند که دوران سرمایه‌داری به سرآمده (و در حال احتضار) است. در نتیجه هر چه در عصر نوین می‌گذرد، گامی به عقب است. نزد آنان جهانی‌شدن نه برآیند عصر یا لایه تکاملی جدید (برآمده از دگرسانی تولید)، بلکه ترفندی سیاسی برای پوشاندن استثمار بیش‌تر سرمایه‌داری است و برخی نشانه‌ها چون ازدیاد شکاف بین کشورهای غنی و فقیر نیز

مؤید موضع آنهاست. کره شمالی با نظریه پردازی خاص و مهجور خود، نماد چنین رویکردی است.

در سوی دیگر این طیف، پاره‌ای از روشنفکران پست نوین جای دارند که به همسانی فرهنگی برآمده از جهانی شدن معترضند و اصولاً فرا روایت موجودیت دوران‌ها یا نظامات اقتصادی - اجتماعی را (به عنوان گزاره‌های عقلانی نوین‌پسند) نمی‌پذیرند. به آنها می‌توان برخی از فعالان سرسخت زیست - بوم را افزود که آلودگی‌های محیط را یکسره به نظام سرمایه‌داری مربوط می‌دانند. این مجموعه در واکنش‌های منفی جمعی به جهانی شدن بسیار موفق عمل کرده‌اند؛ چون آن را تشدید کننده پلشتی‌های سرمایه‌داری می‌انگارند.

۳-۴. در گروه بندی مواضع درباره جهانی شدن، در جدول (۳)، این نکته قابل توجه وجود دارد که بین آنها می‌توان رابطه افقی و عمودی برقرار کرد؛ اما برقراری رابطه قطری ناممکن است؛ برای طور مثال آن دسته از «منکران» که بر بین‌المللی شدن روابط اقتصادی تکیه دارند، با شکاکان فاصله چندانی ندارند؛ اما «منکرانی» که بر تغییرناپذیری کیفیت روابط پای می‌فشارند، به معترضان نزدیک می‌شوند؛ ولی به هیچ وجه با حامیان و بنیادگرایان قرابتی ندارند.

### جدول ۳- تحلیل مواضع درباره جهانی شدن بر اساس مواضع در اقتصاد سیاسی

رد پایان تاریخ در اقتصاد بازار	پذیرش پایان تاریخ در اقتصاد بازار	
<b>دو</b>	<b>یک</b>	
شکاکان منکران	حامیان فاشیسم‌نو	پذیرش جبر گذار از دوران سرمایه‌داری به مثابه دوران پذیرش جهانی شدن
<b>چهار</b>	<b>سه</b>	
معترضان کره شمالی	بنیادگرایان عربستان سعودی	رد جبر گذار از دوران سرمایه‌داری به مثابه دوران رد جهانی شدن



شیوه‌های بنیادگرایان گاه به تمامیت خواهی فاشیسم یا چپ سنتی شباهت می‌یابد، به عبارت دیگر، همان طور که در واقعیت هم دیده می‌شود، دو سر هر طیف این مواضع را می‌توان به صورت افقی یا عمودی به مواضع دیگر مرتبط کرد؛ اما این ارتباط به صورت قطری برقرار نمی‌شود؛ چون تضاد بین مواضع به حداکثر می‌رسد و انطباق نظری و حتی عملی ناممکن می‌شود. با وجود این، موضوع مهم ارزیابی مواضع است که برای آن از قاب چهارم آغاز می‌کنیم:

الف) در طیف معترضان، آن دسته که به چپ سنتی تعلق دارند، دچار تناقض نظری و عملی عمیقی هستند؛ زیرا در حالی که توالی دوران‌های تاریخی و موجودیت اعصار را بنابر سنت نظری خود پذیرفته‌اند (همان طور که در بخش (۲) دیدیم)، از پذیرش عصر نوین یا اطلاعات سر باز می‌زنند. در حالی که برای ایستایی و احتضار سرمایه‌داری دلیل قانع کننده‌ای ندارند؛ چون نه تنها سرمایه‌داری در عصر خودرو، الکترونیسته و پتروشیمی نابود نشد (یا خود را در جنگ‌های بین امپریالیست‌ها نابود نکرد)، بلکه در بطن خود عصر رایانه، اطلاعات، بیوشیمی و... را به وجود آورد و دلیلی در دست نیست که نتواند عصر جدیدتری را نیز پایه‌گذاری کند. از لحاظ عملی نیز گزینه دیکتاتوری در مقابل دموکراسی و گزینه برنامه‌ریزی متمرکز در مقابل استفاده از قواعد بازار در اقتصاد، منسوخ و غیرقابل قبول است؛ حتی اگر شخصیت فیدل کاسترو مانع از نقد آن در کوبا شود؛ اما به دسته دیگر که به نحله پست نوین تعلق دارند، از لحاظ نظری این ایراد را وارد دانسته‌اند که مباحث آن‌ها به حوزه معرفت‌شناسی تعلق دارد نه جامعه‌شناسی. علاوه بر این، این نقد هم وجود دارد که نفی امکان ارتباط عقلانی نزد آن‌ها سرانجام در عمل به حاکمیت عقلانیت ابزاری یا جهانی‌شدن سرمایه می‌انجامد. با وجود این، از لحاظ عملی، گفتگو، کوشش و مشارکت‌شان در برپایی جنبش‌های محلی و بومی برای حفظ هویت و تکثر فرهنگی، محیط زیست و زیست - بوم و... اقدام یا موضعی است که از ماهیت حقوق انسانی سرچشمه می‌گیرد و نباید از پیش قفسی عقلانی از دوران برای نقد آن‌ها ساخت. البته هنگامی که پای برنامه‌ریزی توسعه تاریخی و فضایی یا مهندسی اجتماعی به میان آید، خود به خود انسان‌ها

برای دستیابی به راه یا حقیقتی مشترک به بحث و نقد عقلانی یکدیگر دست خواهند زد و در این هنگام، گریز از عقلانیت یا شناخت ضروریات دوران جهانی شدن ممکن نخواهد بود. در غیر این صورت، نفی عقلانیت ارتباطی به سلطه بی‌چون و چرای عقلانیت ابزاری یا جهانی شدن سرمایه خواهد انجامید.

ب) رویگردانی بنیادگرایان یا پیشانویین‌ها از عقلانیت یا شناخت ضروریات دوران و پدیده جهانی شدن (خلاف پسامدن‌ها)، در پی تصدیق کثرت و آزادی بیش‌تر برای انتخاب نیست؛ بلکه آن‌ها خصلت تکاملی یا ارتقای تدریجی معرفت علمی و انتخاب عقلانی مبتنی بر آن را دلیلی برای رد هرگونه توانایی بشر برای گزینش راه توسعه اجتماعی می‌دانند؛ در پی اخلاق، علم و عقل را نیز به دور می‌اندازند و بدون آن که از نقص معرفتی خویش بیم داشته باشند، برداشت خاص خود از احکام پیشینی را به فرا روایتی تاریخی بدل می‌کنند. اگر چه سنتی، به گونه‌ای علم‌زده، خود را «دانای کل» می‌پندارد و می‌کوشد تاریخ را در قالب پیشگویی خود بگنجاند، راست سنتی نیز در گریز از علم خود را دانای کل می‌انگارد و برای تاریخ تعیین تکلیف می‌کند. چنین رویکردی نمی‌تواند پاسدار نیرومندی برای اخلاق و ارزش باشد؛ چون در این رویکرد نیز نفی شناخت علمی و انتخاب عقلی، به سلطه بی‌چون و چرای عقلانیت ابزاری یا جهانی شدن سرمایه خواهد انجامید.

ج) حمایت بی‌چون و چرای «حامیان» از نظام سرمایه‌داری و جهانی شدن، هر چند با اتکا به نظریه‌هایی صورت می‌گیرد که در عمل اجتماعی<sup>۱</sup> صحت خود را بیش از دیگر نظریه‌ها به اثبات رسانده‌اند (یعنی در کار تغییر جهان بیش‌تر موفق بوده‌اند)، حکم آن‌ها بر پایان تاریخ در نظام سرمایه‌داری، نوعی دیگر از پیشگویی و اتخاذ موضع دانای کل است. این موضع دچار همان علم‌زدگی و اقتصادزدگی چه سنتی است. در واقع اگر، به طور تاریخی، دوران سرمایه‌داری عصر اطلاعات و جهانی شدن، لایه‌های تکاملی در تاریخ انسان‌ها محسوب می‌شد، که همگی برآمده از سرمشق (پارادایم) فنی - اقتصادی هستند، چه به صورت عینی، چه به صورت علمی و عقلی موجودیت دوران‌های جدیدتر یا نهادهای

نوین اقتصادی - اجتماعی را نمی توان نفی کرد؛ برای مثال «شورای ملی علم و فناوری ایالات متحده» معتقد است «نانوفناوری»<sup>۱</sup> توانایی کار در سطح مولکولی (یا در مقیاس  $10^{-9}$  متر) تقریباً ماهیت همه اشیای ساخته بشر را در قرن جدید دگرگون می سازد. بعید نیست که این بهبودهای شگرف در عملکرد مواد و تغییر پارادایم های ساخت و تولید، انقلاب صنعتی دیگری را رقم بزنند.<sup>(۱۷)</sup>

شورای مذکور معتقد است ظرف ده تا پانزده سال آینده (مدت تبدیل علم به فناوری) خط تولید به معنای امروزی آن از میان خواهد رفت و نانوفناوری به همراه بیوشیمی امکان تولید خودپوی<sup>۲</sup> به جای خودکار (تولید کالا شبیه به رشد اندام های زنده) امکان پذیر خواهد گشت. در واقع همان گونه که در پایان دهه ۱۹۶۰، فناوری «میکرو» (خرده تراشه ها) مبنای عصر پسا صنعتی یا اطلاعات و در پی آن جهانی شدن را فراهم آورد و اندیشمندانی در همان هنگام ظهور عصری جدید را نوید دادند که تنها می توانستند مشخصه های ساختاری آن را پیش بینی کنند و این پیش بینی ظرف پانزده سال به واقعیت پیوست، اکنون فناوری «نانو» نویددهنده تجلی عصری جدید است که دگرگونی های آن حتی ممکن است ژرف تر از قبل نیز باشد؛ چون «خط تولید» کالا با شیوه سنتی ساخت و سوار کردن اجزای یک شی را که علی رغم پیشرفت و خودکار شدن، قدمتی به اندازه تاریخ بشر دارد، می تواند به طور ماهوی دگرگون سازد.

چنین دگرسانی ژرفی در شیوه تولید، امکان دگرگونی ژرف نهادی را نیز فراهم کند. نمی توان چون فوکویاما از یک سو به صحت سرمشق اقتصادی - فنی ارائه شده به وسیله «هگل و مارکس» معترف بود، اما، از سوی دیگر، منطق دیالکتیک نهفته در این پارادایم یا دگرگونی های ماهوی ناشی از دگرسانی های ژرف را در شیوه تولید نادیده انگاشت و به پایان تاریخ در نظام سرمایه داری حکم داد.

---

1. Nanotechnology  
2. Auto-dynamic

د) در قاب دوم، ابتدا به سراغ «منکران» می‌رویم. در استدلال آنان هم به همان تناقضی وجود دارد که در نزد چپ سنتی معترض، از یک سو و «حامیان»، از سوی دیگر، مشاهده کردیم؛ یعنی فراموش کردن توالی لایه‌های تکاملی تاریخی براساس سرمشق فنی اقتصادی. مقایسه ناروای سلطه استعماری سرمایه بر جهان به وسیله کارگاه یا کارگاه‌های صنعتی جهان در اروپا در قرون ۱۸ و ۱۹ میلادی با جهانی شدن، نشانه بارز این فراموشی است؛ زیرا در دوران استعمار، دولت‌های سرمایه‌داری خود را با زور بر جهان تحمیل می‌کردند؛ یعنی کالاها از کارگاه‌های صنعتی کشورهای اروپایی که تازه انقلاب صنعتی و نظام سرمایه‌داری را برپا کرده بودند، به زور به مستعمراتی با نظامات پیشاسرمایه‌داری سرازیر و ثروت آن‌ها غارت می‌شد؛ اما در دوران نوین، در پی انقلاب‌های فن‌شناسانه، از یک سو و تلاش جوامع برای توسعه و تشکیل دولت - ملت‌ها، از سوی دیگر، سرمایه به مثابه یک رابطه اجتماعی در جهان گسترش و ژرفا یافته است؛ به گونه‌ای که فرایند تولید کالا در جهان همزمان و هم سطح شده است. این پدیده نام «جهانی شدن» به خود گرفته، دگرگونی ماهوی نهادی محسوب می‌شود که نه تنها با عصر استعمار، بلکه با عصر موسوم به امپریالیسم (صنعتی فوردیستی) متفاوت است؛ چرا که در عصر اخیر نیز فرایند تولید کالا در جهان همزمان و هم سطح نبود.

تقلیل جهانی شدن به بین‌المللی شدن، نمی‌تواند پوشاننده این ضعف در دستگاه استدلالی «منکران» باشد که فاقد رویکردی نظام‌مند به مقوله دوران و نیز موضعی مشخص درباره عصر اطلاعات هستند؛ زیرا اگر در رویکرد به مقوله دوران، توالی تکاملی دوران‌ها و اعصار را باور داشته باشند و عصر اطلاعات را لایه‌ای جداگانه در تکامل تاریخی بشناسند، آن‌گاه ماهیت متفاوت نمود نهادی آن یا جهانی شدن را با جهانگیری دوگ سرمایه‌داری در عصر استعمار اشتباه نمی‌گرفتند. در واقع با شیوه استدلال آنان جهانگیری مغول نیز نوعی جهانی شدن بوده؛ چون در آن جریان تجارت از یک مرکز هدایت می‌شده است.

ه) با در نظر گرفتن آن چه تاکنون گفته شد، موضع شکاکان قوی‌ترین استدلال‌ها را پشتوانه خود کرده است. قبول ناگزیری گذر از دوران سرمایه‌داری و نیز پذیرش قاطعانه

(نه شرمگینانه) عصر اطلاعات، به منزله یک لایه تکاملی در تاریخ انسان‌ها و «جهانی شدن» به مثابه جلوه نهادی آن در عرصه اقتصاد، تجلی آموزه و روش شناسی «مارکس» در رویکرد به تاریخ یا سرمشق اقتصادی - فنی در تحلیل تاریخی است. در این موضع، سنت «نویسته» رعایت می‌شود یا طرح ناتمام آن تداوم می‌یابد؛ زیرا شناخت علمی ضرورت‌های تاریخی - نه برای تسلیم به آن‌ها، بلکه برای نقادی پیوسته آن چه هست برای آزادی نهایی بشر، یا تاریخ سازی آگاهانه در شرایط تاریخی که در اختیار انسان پا به تاریخ نهاده نیست - هنوز در دستور کار قرار دارد. در این رویکرد، «سلاح نقد» هیچ‌گاه به زمین گذاشته نمی‌شود، حتی به بهانه نقد سلاح؛ زیرا دیگر، برخلاف چپ سنتی، «نقد سلاح» مستمسکی برای «نفی» هر آن چه هست - با جزم‌گرایی<sup>۱</sup> و جبرگرایی اقتصادی زده - قرار نمی‌گیرد، یا این که پیش‌گویی‌های تاریخی، ابزاری را برای توجیه تمامیت‌خواهی و تبدیل‌گشتن به «دانای کل» فراهم نمی‌آورند؛ همان‌گونه که شکاکان، برخلاف راست جدید، به وضع موجود تسلیم نمی‌شوند و رویکرد مصلحت‌باور<sup>۲</sup> و اقتصاد زده آن‌ها را که به اعلام پایان تاریخ در نظام سرمایه‌داری انجامیده، را با سلاح علم و عقل نقد (نفی در نفی) می‌کنند. بدین ترتیب، به بهانه نواقص پیشین شناخت علمی و عقلی تاریخ، برخلاف بنیادگرایان یا پیشامدرن‌ها، جامعه نوین «طرد» نمی‌شود، یا برخلاف پسامدرن‌ها، امکان شناخت و توافق در مورد تکامل یا توسعه تاریخی جوامع نفی نمی‌گردد.

بدیهی است که نفی قاطع الگوی برنامه‌ریزی متمرکز و دیکتاتوری طبقاتی پرولتاریا، چه از لحاظ نظری و چه از لحاظ عملی، در فعالیت تاریخی انسان‌ها جایی برای ارائه یک «نمونه اعلا»<sup>۳</sup> را که در تمام اجزا با نمونه نظام سرمایه‌داری (بازار آزاد + مردم‌سالاری) تفاوت داشته باشد، باقی نمی‌گذارد. همچنین درباره خصلت‌ها و پیایندهای عصر اطلاعات و جهانی شدن در بین «شکاکان» نیز توافق کامل وجود ندارد؛ اما این‌ها جای نگرانی ندارد؛ بلکه خود نشان دهنده پختگی انسان در بهره‌گیری از علم و عقل

---

1. Dogmatism  
2. Pragmatism  
3. Ideal Type

یا فهم عدم قطعیت<sup>۱</sup> در شناخت علمی است که حتی در مورد علوم طبیعی نیز صادق است. از سوی دیگر در کردار انسان نیز عدم قطعیت وجود دارد؛ زیرا جامعه و تاریخ، علی رغم قانونمند یا نظام مند بودن، نظام‌هایی بسته نیستند.

در میان «شکاکان»، برخی عصر اطلاعات را آستانه دورانی نوین می‌انگارند که در آن حتی ماهیت شیوه تولید نیز دگرگون خواهد گشت. در این میان، پیش‌بینی شورای علم و فناوری آمریکا در مورد دگرسانی شیوه سنتی تولید (سوار کردن قطعات مجزا بر یک خط تولید) با بهره‌گیری از نانو فناوری، فناوری مواد، بیوشیمی و مهندسی ژنتیک، می‌تواند مؤید این چشم‌انداز باشد که دگرگونی در روابط سرمایه‌داری نیز به وقوع خواهد پیوست.

برخی چون «مانوئل کاستلز» معتقدند که در عصر اطلاعات، تضاد اصلی از حوزه تولید به حوزه مصرف منتقل گشته است. بدین ترتیب، تضادهای طبقاتی کم‌رنگ گشته و جنبش‌های اجتماعی (شهری) نقش تعیین‌کننده در تکامل تاریخی یافته‌اند. برخی دیگر، در عین آشکار بودن خطر همسانی فرهنگی در پی جهانی شدن سرمایه و زیرسلطه رفتن رسانه‌ها، امکان بیش‌تر رشد فرهنگ‌های محلی<sup>۲</sup> و قوی را گوشزد و این گفته را از قول یکی از دولتمردان غربی نقل می‌کنند که ما در پی سلطه بر دیگر فرهنگ‌ها بودیم؛ اما اکنون این فرهنگ‌ها کلان شهرهای ما را فتح کرده‌اند. با وجود این، وجه مشترک گروه «شکاکان» پس از اذعان به ناگزیری قبول عصر اطلاعات، به مثابه یک لایه تکاملی، ناگزیری گذار از آن و پدیده جهانی شدن، عبارت است از تلاش مشترک برای نقد قدرت سرمایه، توسعه جامعه مدنی جهانی - یا به تعبیری دیگر - حوزه عمومی، حفظ جهانی حقوق کار، تعریف حقوق شهروندی جهانی (فراتر از حقوق شهروندی ملی) و راه‌های تحقق آن، کوشش برای ارتقای دموکراسی پارلمانی به دموکراسی مستقیم و مشارکت.

1. Uncertainty
2. Local Cultures

#### ۴. راهبردهای ناگزیر

همه آن چه آمد، به این گزاره اصلی منتج می‌شود که عصر اطلاعات و نهاد اقتصادی برآمده از آن یا جهانی شدن، لایه‌ای تکاملی در تاریخ انسانی، برآمده از ناگزیری انقلاب پیاپی در تولید است و جوهره جهانی شدن را برای کشورهای پیرامونی (چون ایران) آن، فرایند تولید کالا، یا همترازی و همسانی فناوری و همزمانی تولید صنعتی تشکیل می‌دهد. بدیهی است در ایران، علی‌رغم باب شدن عبارت «جهانی شدن» و انتشار برخی مقالات و کتب درباره آن، هنوز نیازمند گام‌های مؤثری در جهت درک معنا و توجه به آن در راهبردهای توسعه هستیم. به همین دلیل یکی از آفات نظری درک نادرست از جهانی شدن (مشابه درک نادرست از سیاست‌های تعدیل در ده پانزده سال پیش) در شکل تلخیص آن به نمودهایی چون گسترش آزادانه تجارت و بازارهای مالی، و تعجیل برای «هم‌نشینی با بزرگان» در این زمینه‌هاست؛ چنان که در طرف دیگر، جهانی شدن به توطئه یا ترفندی جدید برای فریب و غارت بیش‌تر و انحلال هویت و استقلال ملت‌ها تقلیل داده می‌شود. البته برای این مسائل و مانند آن‌ها، دلایل کافی وجود دارد؛ زیرا می‌توان انبوه مواد و مصالح تاریخی را به گونه‌ای قانع‌کننده با هم آراست و جایگزین واقعیت کرد؛ اما همه این آرایش‌ها، در مقابل وضوح و قاطعیت و ناگزیری پیشرفت‌های ژرف فنی که در نهایت موجب پیدایش عصر نوین اطلاعات و پدیده جهانی شدن گشته‌اند، به اصطلاح دود می‌شوند و به هوا می‌روند؛ همان‌گونه که در آینده نیز دگرسانی‌های تولید، دوران و نهادهای جدیدی را در بطن خود می‌پروراند تا جایگزین نهادهای موجود شوند.

جهانی شدن، به منزله جهانی شدن فرایند تولید کالا، فرصت تاریخی کشورهای پیرامونی برای تکمیل فرایند صنعتی شدن است. در حالی که حتی کشورهای نفتی دیگر در حال بهره‌گیری از این فرصت هستند و برای مثال سهم محصولات صنعتی را در کل صادرات خود از ۶/۷ درصد در سال ۱۹۸۵ به ۲۶/۸ درصد در سال ۱۹۹۵ رسانده‌اند، و در کل در کشورهای توسعه‌یافته در دوره مذکور، این رقم از ۲۷/۸ درصد به ۵۴/۵ درصد رسیده است) در ایران سهم صادرات صنعتی سیر نزولی داشته است و از حداکثر ۱۲ درصد

صادرات سال‌های گذشته به ۳ درصد در ۱۹۹۵ کاهش یافته و هنوز به حد گذشته نرسیده است.

اما معمولاً به جای بهره‌گیری از این فرصت تاریخی و آماده ساختن زیربنای اقتصادی و روبنای نهادی (حقوقی و سیاسی) برای حضور و مشارکت در فرایند جهانی تولید صنعتی، در ایران، از یک سو، گشودن هر چه سریع‌تر بازارها برای واردات کالا (چون تولیدی برای صادرات وجود ندارد) و از سوی دیگر، انزوای کشور برای برکنار ماندن از آسیب‌های جهانی شدن مطرح می‌شود.

از لحاظ زیربنایی، ایجاد شبکه‌های نوین ارتباطی - به منزله زیربنای عصر اطلاعات و حضور سرمایه و فناوری خارجی - باید در دستور کار باشد تا با فشردگی<sup>۱</sup> زمان و مکان، امکان همسانی فناوری و همزمانی تولید کالا در ایران با جهان فراهم آید؛ چنان که از لحاظ حقوقی و سیاسی نیز باید زمینه حضور سرمایه خارجی (برای فناوری پیشرفته و بازاریابی) مهیا گردد، تا همچون چین که در سال‌های گذشته سالانه چهل تا پنجاه میلیارد دلار سرمایه خارجی به طور مستقیم به آن وارد شده، از این طریق، امکان حضور در بازارهای جهانی برای کشور ما نیز به دست آید. باید دانست که دستیابی به صادرات از یک میلیارد دلار به یکصد میلیارد دلار که در ژاپن و کره جنوبی حدود ۲۵ سال طول کشید، در چین این مدت به چهارده سال تقلیل یافت.<sup>(۱۸)</sup> همین امکانات زیربنایی (فشردگی زمان و مکان)، به همراه امنیت، به چین اجازه داده که ظرف مدتی کوتاه در آمد خود را از گردشگری از چهار میلیارد دلار به چهل میلیارد دلار برساند؛ در صورتی که این مبلغ در ایران به زحمت به مرز یک میلیارد دلار رسیده است.

در مورد حقوق کار نیز رویکردها معمولاً به دو شق افراطی گرایش دارد؛ در یکی حذف قانون کار در دستور کار قرار می‌گیرد؛ خصلت عصر اطلاعات در کشورهای مرکزی، کاهش کارگر صنعتی است؛ ولی در کشورهای پیرامونی، افزایش آن در حال وقوع است و باید از ازدیاد کمیّت و کیفیت نیروی کار صنعتی دفاع کرد. از سوی دیگر،

---

1. Compression



گویی هیچ اتفاقی در شیوه تولید نیفتاده است. هنوز هم از قانون کار و نظام تأمین اجتماعی به همان شیوه قدیمی دفاع می‌شود؛ در صورتی که دگرسانی‌های شیوه تولید و روابط کار و سرمایه، نیازمند تحول کیفی در نظامات تأمین اجتماعی است، البته نه برای کاهش رفاه، بلکه برای افزایش آن با راهکارهایی درخور زمانه. بدین ترتیب، در این کشمکش نا به جا، عدالت اجتماعی در جامعه رو به افول می‌گذارد.

در مورد سازماندهی تولید نیز برخی اخیراً توجه به صرفه‌های مقیاس<sup>۱</sup> یا ادغام‌های عمودی و افقی را به صورت مجتمع‌های بزرگ در دستور کار قرار داده‌اند؛ در حالی که عصر اطلاعات، صرفه‌های میدان<sup>۲</sup> یا تنوع در تولید را مطرح ساخته است و حداقل همپای صرفه‌های مقیاس باید به آن اهمیت داده شود.<sup>(۱۹)</sup>

این مختصر درباره راهبردهای شایسته توسعه ایران که برآیند درک جوهره جهانی شدن و رویکرد سنجیده به آن است، درآمدی برای بحث و گفتگویی تلقی می‌شود که باید مبنا و راهنمای تدوین برنامه‌های توسعه میان و بلندمدت ایران قرار گیرد؛ امری که به گونه‌ای نویدبخش در اسناد برنامه چهارم توسعه در حال طرح است و از آن گریز و گزیری نیست.

### پی‌نوشت‌ها

۱. مارکس، کارل، فردریک انگلس و لودویگ فوئرباخ، *ایدئولوژی آلمانی*، ترجمه پرویز بابایی، نشر چشمه، ۱۳۷۹، ص ۲۹۶.
۲. پیشین، ص ۳۰۵.
3. Giddens, A. *Sociology* (2<sup>nd</sup> ed. 1986), Macmillan, 1990, P. 9.
۴. مارکس، کارل؛ انگلس، فردریک؛ *مانیفست کمونیست*، ترجمه حسن مرتضوی و محمود عبادیان در «مانیفست پس از ۱۵۰ سال»، نشر آگاه، ۱۳۸۰، صص ۲۸۱-۲۸۰.
۵. *انقلاب جهانی فناوری*، ترجمه کمیته مطالعات سیاست نانو فناوری، ۱۳۸۰، ص ۱۲۲.
۶. برای منابع این تقسیم‌بندی رجوع کنید:

اطهاری، کمال؛ طرح مجموعه شهری تهران، مطالعات اقتصادی: روندهای گذشته و چشم‌انداز توسعه اقتصادی کشورهای جهان، مرکز مطالعات و تحقیقات شهرسازی و معماری ایران، ۱۳۷۹.

۷. ر.ک. مأخذ ۳ صفحه ۳۰.

8. Giddens Anthony (1981), *A Contemporary Critique of Historical Materialism*, Mac Milan, 1990, pp.1-48.

9. Castells, M., *Information Technology and Global Capitalism*, (in, Tlutton, W & Giddens, A. (On the Edge). Jonathan Cape, 2000, p. 52.

10. Hutton, W. & Giddens, A. *On the Edge*, pp. 1-2.

11. Webster F. (1995), *Theories of the Information Society*, Routledge, 1996, pp. 10-17.

12. Castells, M. (1989). *The Informational City*, Blackwell, 1995, p. 17-19.

13. United Nations, World Economic and Social Survey 1997, United Nations, New York, 1997.

۱۴. ر.ک. مأخذ ۱، صص ۵۵-۵۴.

۱۵. ر.ک. مأخذ ۶، صص ۲۷-۲۶.

۱۶. ر.ک. مأخذ ۱۲، ص ۳۸۷.

۱۷. فیتزپتریک تونی؛ نظریه رفاه، ترجمه هرمز همایون پور، مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، گام نو،

۱۳۸۱، صص ۳۲۵-۳۲۹.

۱۸. شورای ملی علم و فناوری آمریکا. برنامه پیشگامی ملی نانوفناوری: پیش به سوی انقلاب صنعتی بعدی.

فوریه ۲۰۰۰، ترجمه کمیته مطالعات سیاست نانوفناوری، کمیته مطالعات سیاست، نانوفناوری، ۱۳۸۰،

صص ۲۱-۲۲.

۱۹. رجوع کنید به مأخذ ۶.